

خداوند ثبّان من است

نوشته: اف، بی، می یر
ترجمه: فلورانس اسحق

مزمور بیست و سوم

خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سبز من را می‌خواباند، نزد آب‌های راحت من را رهبری می‌کند. جان من را برمی‌گرداند و به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایت می‌نماید، چون در وادی سایه موت نیز راه روم، از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی، عصا و چوبدستی تو من را تسلی خواهد داد. سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر من را به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.

خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود

امروز در حدود سه هزار سال از روزی که سراینده این مزمور درمورد شبانی خداوند صحبت کرده، می‌گذرد. سی قرن زمان کمی نیست و در طول این مدت تمام چیزهایی که در آن زمان وجود داشتند به خاک تبدیل شده‌اند. چنگی که داوود با آن نغمه‌های دلنواز می‌نواخت، کتاب‌ها، وسایل دربار، شمشیر، اتاق‌های قصر همه و همه زیر اقشار قطور ادوار خوابیده‌اند، اما خود مزمور هنوز تازگی دارد و هنگامی که امروز خواننده آن را می‌خواند حس می‌کند که تازه سراییده شده است. این کلمات با ارزش جزو اولین چیزهایی است که به بچه‌هایمان یاد می‌دهیم و در هنگام بیماری، سختی و نیاز همیشه از لابه‌لای آنها برای خواباندن ترس‌های خود نوای آرام‌بخشی می‌شنوم. این آیات همیشه امیدی برای یک زندگی جدید به همراه دارد:

«خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.» «خداوند» به جای «یهوه» به کار رفته است. برای یهودیان به زبان آوردن کلمه یهوه همراه با ترس و احترام خاصی بود و فقط سالی یک بار در روز کفاره توسط کاهن اعظم در قدس‌الاقداص به زبان آورده می‌شد. یهوه؛ یعنی آنکه زنده است، وجودی که خود به خود هستی دارد. یهوه؛ یعنی «من هستم». او که بود، هست و خواهد بود و محدود به زمان نبوده و در ابدیت ساکن است و در خود حیات است. تمام چیزهایی دیگر از بین رفته یا تغییر می‌یابند و فرسوده می‌شوند و فقط او تغییرناپذیر و همان است و حالا این بود پر قدرت به عقب برمی‌گردیم یک مرد موقر، خسته و پر قدرت را می‌بینیم که دردهای آینده تمام جهان بر او سایه افکنده‌اند و او با استفاده از همین کلمات در حالی که اینها را به خودش نسبت می‌دهد می‌گوید: «من شبان نیکو هستم.»

حال این دو نظر را درباره «یهوه» «شبان نیکو» با هم ترکیب کنیم: خدای قادر در ابدی، نجات‌دهنده و شبان شده است. از ترکیب این دو عبارت یک عنوان پرمعنی برای خداوند ما عیسای مسیح بدست می‌آوریم. «یهوه عیسی.» با استفاده از این عبارت جدید (آیه اول مزمور ۲۳) را چنین می‌خوانیم: «یهوه عیسی شبان من است.» در مقام یهوه صاحب تمام قدرت و در مقام عیسی کمال همدردی. به عنوان یهوه نظم تمام عالم را نگه داشته است و در مقام عیسای مسیح شفیع ابدی است. در حالی که به عنوان یهوه بر همه چیز تسلط مطلق دارد و در مقام عیسی در کوره پرییچ و خم این جهان در کنار ما قدم برمی‌دارد و به نرمی و شیرینی در گوش ما زمزمه می‌کند: «گله کوچک من ترسان مباشید.»

«شبان» این لقب برای اولین بار توسط یعقوب که خود چوپان بود برای خدا به کار برده شد و در تمام طول کتاب مقدس با این عقیده پیش می‌رویم تا اینکه در صفحات آخر کتاب مقدس درباره بره‌ای می‌خوانیم که گله‌اش را به آب‌های حیات رهبری می‌کند. شبان معمولاً انس و الفت خاصی با گله‌اش دارد و محبت مخصوصی نسبت به این موجودات بی‌زبان که تحت مراقبتش هستند پیدا می‌کند. هر صبح گله‌اش را از آغل به مراتع می‌برد و تمام روز باید به دقت مواظب آنها باشد تا صدمه‌ای از طرف حیوانات وحشی به آنها نرسد. آنها را نزد آب‌ها و جایی که خطری تهدیدشان نکند می‌برد تا از آن به راحتی بنوشد و شب هنگام دوباره آنها را به آغل امن خودشان برمی‌گرداند. در فصل مشخصی از سال مجبور است آنها را برای یافتن مراتع به جاهای دورتری ببرد و در آنجا شب و روز با آنها زندگی می‌کند و متحمل گرمای روز و سرمای شب می‌شود.

اگر یکی از بره‌ها نتواند پا به پای بقیه گله بیاید او را بغل کرده در آغوش خود او را حمل می‌کند. هرگاه بره‌ای گم شود همه جا را دنبال او می‌گردد تا او را پیدا کرده از لابه‌لای خارها و از دره بیرون کشیده برگرداند. در هنگام خطرات جدی حتی جان خود را می‌بازد. زندگی تحت چنین شرایطی نزدیکی خاصی بین شبان و گوسفندان به وجود می‌آورد. گوسفندان شبان را می‌شناسند و هنگامی که شبان آنها را می‌خواند به دنبال او می‌روند و صدایش را می‌شنوند

بعضی از گوسفندان همیشه خیلی نزدیک به او حرکت می کنند درست مثل محبوبان خاص که از محبتش اطمینان دارند و شبان تقریباً هر چه بخواهد با آنها می کند و آزادانه در میان آنها راه می رود و آنها را نوازش می کند. وقتی به شبانی عیسای مسیح؛ یعنی شبان اعظم گوسفندان میندیشیم می بینیم تمام اینها درمورد او صادق است.

او قلب یک شبان را دارد که با محبت صادقانه تا پای ریختن خون خود برای نجات گوسفندان می تپد. چشمان او چشم چوپانی است که تمام گله را زیر نظر دارد و حتی کوچکترین و ضعیف ترین بره ای را که در سرآشویی دره سرگردان است از نظر دور نمی کند. او با وفاداری یک شبان هیچگاه از توجه و دیده بانی خسته نمی شود و هیچ وقت ما را در ناآرامی ها و تنگی ها ترک نمی کند و در هنگام حمله گرگ می ایستد و فرار نمی کند تا او را دور سازد. عیسای مسیح دارای قدرت یک شبان است که به آسانی قادر است ما را از دهان شیر و چنگال خرس درنده بیرون بکشد. مهربانی یک شبان را داراست. بره های کوچک را بغل گرفته کمک می کند، مقدسین کوچک خود را با مهربانی و حوصله راهنمایی می کند و روح های ضعیف و متموج را آرامی می بخشد. ما را در آغوش گرم و نرم خود پناه می دهد و تحت توجهات او آرام می گیریم.

ما مثل گوسفندان گمشده بودیم و هر کدام به راه خود رفته بودیم و مستحق تنبیه و مصیبت بودیم، اما عیسای مسیح از بالای تخت سلطنت ابدی خود، با محبت سرشارش این گله را که گوسفندان بی شبان و در معرض خطر نیستی بود می نگرست. بنابراین از آنجایی که خود شبان بود برای رهاندن گله اش حاضر شد جان خود را بدهد و از تخت خود پایین آمد تا گناه و شرارت همه را بر دوش خود گیرد و به این طریق شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان نهاد و به وسیله خون عهد ابدی، گله خود را از خطر مرگ حتمی رهایی بخشید. خداوند شبان من است. فکر کنید و ببینید چه فرقی است بین اینکه بگوییم «آن بچه مرد» یا «بچه من مرد»، درست همان فرق است بین اینکه بگوییم «عیسای مسیح نجات دهنده است» یا «عیسای مسیح منجی من است»، «خداوند شبان است» یا «خداوند شبان من است». عیسای مسیح می خواهد شبان اختصاصی اشخاص گردد و منتظر است تا هر شخص بطور انفرادی بگوید «خداوند شبان من است».

برای او کافی نیست که شبان یا شبان نیکو باشد. کار او برای شما هنگامی به نتیجه می رسد که شما او را نشان دهید و با دیدن آنچه این شبان به شما می دهد بگویید: «خداوند شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود». کافی نیست بپذیریم که خداوند شبان است، بلکه باید او را شبان شخص خودمان قبول کنیم و خود را در اختیار و هدایت های او قرار دهیم. «محتاج به هیچ چیز نخواهم بود». با وجود سختی ها و تنگی های زیاد این جهان، گله خداوند محتاج به هیچ چیز نیست. دنیا فریاد برمی آورد که «دارم از گرسنگی می میرم» و شادی گوسفندان خدا این است که «خدای من احتیاجات من را در مسیح عیسی فراهم می کند». شاید تجربه شخص شما مخالف این گفته باشد، ولی احتمالاً با ایمان جستجو نکرده و ندیده اید که چه ها در اختیار شما قرار دارد.

یا شاید درخواست هایتان را به خدا عرض نکرده اید یا اینکه احتیاج حقیقی خود را نشناخته اید و چیزی می طلبید که به ضررتان خواهد بود. شبان ما، ما را از احتیاجات حقیقی مان بی نیاز می کند نه اینکه هر چه که آرزو کنیم و بخواهیم به ما بدهد، زیرا او همیشه نفع ما را طالب است و همه چیز را برای خیریت ما می بخشد. «زیرا آنانی را که از خدا می ترسند محتاج به هیچ چیز نخواهند بود». «ترسندگان او را هیچ کمی نخواهد بود». هر احتیاجی که داشته باشید با اطمینان قدم جلو بگذارید و قلب خود را با این کلمات شیرین و واقعی محکم نگه دارید که «خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود».

در مرتع های سبز من را می خواباند، نزد آب های راحت من را رهبری می کند

در اولین آیه این نغمه قشنگ روستایی دیدیم آنانی که تحت توجهات شبانی خداوند هستند محتاج به هیچ چیز نخواهند بود. اولین چیزی که گوسفندان مسیح از آن بی نیازند «احتیاج آرامش» است، زیرا این احتیاجات توسط شبان نیکو برطرف شده و می توان آیه دوم را به این طرز خواند: «من را در مرتع های نرم و راحت می خواباند و نزد آب های آرام هدایت می کند». یک مرتع را به هنگام ظهر در نظر آورید: هوا در گرمای تب آلودی دم کرده و سنگهای داغ و تپه های گداخته کف پا را می سوزاند. در این هنگام که گله تشنه و محتاج سایه ای است، بد به حال گله ای که شبان نداشته باشد، شبانی که بتواند سایه و پناهگاه یا مرتع سبزی در یک دره خنک بیاید، اما برای گله خداوند چنانکه در این آیه می خوانیم از چنین شکستی خبری نیست. فکر کنید اگر گله تشنه و تب آلودی به کنار رودخانه ای برسد که

در حال طغیان است و موج‌ها به کناره رود می‌خورند و با سرعت و کف زیاد برگشته آب را گل‌آلود می‌کنند چگونه می‌تواند از آن آب نوشیده رفع تشنگی نماید؟ اما آبی که در این آیه به آن اشاره شده آب راحتی است که به آرامی جریان دارد و مانند یک آینه زلال تصویر درختان و گل‌های اطراف را منعکس می‌کند. در اطراف چنین آبی مرتع همیشه سبز و شفاف است و در بهار با صدها گل قشنگ مزین می‌گردد. هوای اطراف آن از طراوت و تازگی خاصی برخوردار است و صدای آرام آب آنجا گوش را نوازش می‌دهد. در چنین جایی هیچگاه خشکسالی نمی‌شود و گله می‌تواند با فراغ بال در حالی که از علف‌های نرم و تازه مرتع سیر شده است در کنار این آب راحت، آرام گیرد.

همه ما احتیاج به آرامش داریم. ما بدون استراحت قادر به ادامه کار و زندگی نخواهیم بود. بیش از حد ظرفیت و بدون استراحت کار کردن درست مثل این است که ساعتی را بیش از حد معمولش کوک کنیم و البته فنرش بریده و از کار خواهد ایستاد. هر فردی حداقل به یک روز در هفته استراحت احتیاج دارد و باید در آن روز از کارهای روزمره و همیشگی آرام بگیرد. با وجودی که ما جسما تا این حد محتاج استراحت بدنی هستیم، چقدر بیشتر در زندگی روحانی خود محتاج آرامش می‌باشیم. روح ما مانند کبوتری است که نمی‌تواند بی‌وقفه و بدون استراحت تمام مدت در حال پرواز باشد. ما نمی‌توانیم به عنوان یک گله همیشه، بی‌وقفه و بدون استراحت در کوهستان‌ها و بیابان‌های داغ مسافرت کنیم. باید فرصت داشته باشیم در چمن‌های سبز و نزد آب‌های راحت دمی آرام گیریم. برای اینکه روح ما به این آرامی برسد سه چیز لازم است:

۱- احساس امنیت

غرش یک شیر، پارس یک سگ و حتی حضور یک بچه کودک کافی است تا آرامش گله گوسفندان را به هم بزند و آنها را به یک گله وحشت‌زده مبدل سازد. ما هم تا وقتی که خود را در معرض حمله شیر درنده (شیطان) می‌بینیم نمی‌توانیم آرام بگیریم. چه کسی می‌تواند با وجود عدم اطمینان و ناهماهنگی‌ها آرام گیرد؟... خدا را شکر که شبان ما عیسای مسیح بر تمام چیزهایی که ما را در زندگی می‌ترسانند پیروز شده و تا باد شیر غران زندگی (شریر) را به اسارت برده است و این کار را به قیمت تحمل رنج و درد و زخم‌ها بر صلیب و تا به حد مرگ برای ما به انجام رسانید. شبان نیکوی ما جان خود را برای گوسفندانش نهاده، زیرا گله خاص او در خطر حمله شریر بود.

این گله از طرف پدر به او داده شده بود و او را برای رهایی‌اش از دست دشمن تا به حد جان ایستادگی کرد و جان خود را برایشان نهاده. در این ستیز و مقابله با مرگش بر صلیب دشمن را شکست داده نابود کرد. در واقع با مرگ عیسای مسیح دشمن ما هم کنار او مرد و پس از پیروزی گرفتن بر شریر، خدا او را به خون عهد جدید زنده گردانید و اکنون زنده است و امنیت ما را تضمین می‌کند. او ما را تا به ابد از گزند شیطان، بار شریعت و مکافات گناهان رهایی بخشیده است. پس ای که از حملات زندگی ترسانی، آرام باش و مطمئن شو که ردای گلگون شبانت که بر تو انداخته شده است امنیت تو را تا ابد تضمین کرده است. مطمئن باش کسی که جان خود را برای بدست آوردن دروغ نداشت، امروز نمی‌گذارد که به آسانی از دستش بروی. در اوقات سختی فقط نام او را بخوان و او فوراً به وسیله حضورش تو را آرامی خواهد بخشید و با صدای آرام خود که گوسفندانش آن را می‌شناسند با اطمینان می‌گوید: «گوسفندان من تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» «می‌دانم هر که از خدا مولود شده است گناه نمی‌کند، بلکه پسر خدا آنها را حفظ خواهد کرد و شیطان به آنان دسترسی ندارد.»

۲- غذای کافی

گوسفند گرسنه نمی‌تواند آرام گرفته بخوابد. ما نیز تا وقتی گرسنگی روحمان برطرف نشده و تشنگی‌مان سیراب نشده باشد آرام نداریم. انسانی که از گرسنگی روحی خود آگاه است سعی می‌کند آن را به طرق مختلف رفع نماید و چه بسیار اوقاتی که بیهوده این در و آن در می‌زند، ولی احتیاجش رفع نمی‌گردد. تا وقتی که شخص صدای عیسی را بشنود که می‌گوید: «هر که نزد من آید هرگز گرسنه نخواهد شد و هر که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.» به آرامی نخواهد رسید. خوردن جسم پسر انسان و نوشیدن خون او حیات می‌بخشد و سیری ابدی می‌دهد. هر که نان حیات را بخورد و آب حیات را بنوشد (یعنی عیسای مسیح) تا ابد گرسنه و تشنه نخواهد شد.

کلام خدا برای زندگی روز به روز ما مرتع سبزی است که هر روزه غذای مورد نیاز ما را با تازگی به ما می‌بخشد، زیرا برای تمام قلوب گرسنه غذایی مناسب حال و سیرکننده دارد. این مرتع هیچگاه خشک نمی‌شود و امروز هم به همان

تازگی و طراوت اول روح‌های گرسنه را سیر می‌کند. وقتی در حضور و در مشارکت با او قدم برمی‌داریم و آنقدر خود را به او نزدیک می‌بینیم که به نظر می‌رسد شیطان با ما کاری ندارد و در آرامش حضور او بسر می‌بریم، در واقع نزد آب‌های راحت قدم می‌زنیم. گاهی در بحبوحه سختی‌ها و هجوم حوادث زندگی شبان نیکو ما را به کناری می‌کشد تا در کنار او آرام بگیریم و در آرامش فرصت داشته باشیم از مرتع‌های سبزی که برایمان فراهم کرده بخوریم و ما را یاری می‌دهد تا قلب‌های مشوش‌مان آرامش روز سبت (آرامش خدا) را لمس کند.

۳- اطاعت از هدایت‌های شبان

هیچ شبانی نمی‌تواند گوسفندان خود را به مکان آرامی برساند مگر اینکه گله از او اطاعت کرده به دنبالش بروند. اگر گوسفندان از شبان عقب بمانند یا اگر به راهی که خودشان می‌خواهند بروند، آنگاه هدف شبان هر چقدر هم که برای آنها عالی باشد بی‌نتیجه خواهد ماند. عیسی‌ای مسیح می‌فرماید: «گوسفندان من صدای من را می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و من را متابعت می‌کنند.» البته جای تردید نیست که هرگاه به دنبال آرزوها و امیال خودمان می‌رویم و از متابعت شبانمان سر باز می‌زنیم آرامش خود را از دست می‌دهیم. در واقع هدف‌های مشخص خودمان را جانشین هدف عالی و مرتع‌های سبز و آب‌های راحت خدا کرده‌ایم و با پافشاری بر خواست‌های خودمان زندگی‌مان را طوری از امیال خود پر کرده‌ایم که جایی برای اراده شبان نمانده است.

گاهی چنان سرگرم رفتن به راه خودمان هستیم که حتی سرمان را بلند نمی‌کنیم تا ببینیم شبان نیکو از کدام راه می‌رود و به کدام مقصد می‌خواهد ما را هدایت کند و در نتیجه آرامش ما مختل می‌شود. باید از بره‌ای که شبان ما شد پیروی کنیم و هر جایی که می‌رود به دنبالش برویم، زیرا می‌دانیم که ما را به چشمه‌های آب حیات هدایت می‌کند. اینطور با حسرت به این آرامش فکر نکنید انگار که امری محال یا غیرقابل دسترس می‌باشد. شبان نیکو منتظر است تا شما را نزد آب‌های راحت رهبری کند فقط به او اعتماد کنید و خود را به دست‌های او بسپارید. هر چه را که باعث عدم آرامش روح‌تان می‌شود (کوچک و بزرگ) به او بسپارد و در مقابل آرامش دلنشین و ماندنی و واقعی او را در برگیرد. به دنبال او بروید و هیچگاه محتاج آرامش نخواهید شد، زیرا او خود شما را نزد آب‌های راحت هدایت می‌کند و در مرتع‌های سبز می‌خواباند.

جان من را برمی‌گرداند

این آیه برای گله خداوند ارزش خاصی دارد و از تجربه بسیاری از فرزندان خدا صحبت می‌کند که عمیقاً از نیاز خود برای قدرت برگرداندن جان‌های خویش توسط شبان نیکو آگاهند. اگر همیشه از شبان پیروی می‌کردیم و اگر هدایت‌های از همیشه مورد اطاعت ما قرار می‌گرفت در واقع اشکالی نبود و احتیاجی به قدرت برگرداندن شبان نمی‌داشتیم، اما ما همیشه نسبت به هدایت‌های الهی مطیع نیستیم و به آسانی از راه منحرف شده یا نسبت به آن بی‌تفاوت می‌شویم و در این هنگام است که احتیاج داریم تا دستی ما را برگرداند. بزرگترین علت تنزل روحانی ما اغماض کلام خدا و صرف نکردن وقت با خدا می‌باشد. تا وقتی که روح شخص با روح‌القدس آمیخته است و کلام خدا با علاقه و دعا مورد مطالعه قرار می‌گیرد، رشد مداوم در فیض و محبت خدا صورت می‌گیرد.

هرگاه بگذاریم روح‌القدس بدون وقفه در ما کار کند و شعله‌اش را روشن نگاه داریم تازگی شیرین و تقدس تشویق‌آمیز با خدا بودن را تجربه می‌کنیم. می‌دانیم هیچ چیزی بیش از مشارکت با خدا نمی‌تواند زندگی ما را پربارتر گرداند، اما باز هم گاهی از حضور خدا با عجله رد می‌شویم یا آن را ندیده می‌گیریم. خواندن قسمت‌هایی از کلام خدا برای ما حکم انجام وظیفه پیدا می‌کند و دعای صبح و شبمان آنقدر با سردی بیان می‌شود که بهتر بود خوانده نمی‌شد. در چنین وضعی بی‌تردید انرژی روحانی ما تنزل می‌یابد و حس می‌کنیم احتیاج داریم یک دست قوی و با حکمت ما را برگرداند. گناه اعتراف نشده یکی دیگر از عوامل انحطاط روحانی است. هرگاه بین دو دوست اتفاقی بیفتد که بر سر آن به توافق نرسند بطور طبیعی از تعداد دیدارهایشان کاسته می‌شود و به زودی ملاقات‌هایشان آنقدر سرد و بی‌تفاوت می‌شود که در مقایسه با دوستی و صمیمیتی که قبلاً داشتند تأسف آور است.

وقتی مسأله مورد نظر بین آن دو باز شود و درباره آن گفتگو به عمل آید و اشتباه اعتراف شود، یا سوءتفاهم برطرف گردد، دوستی و نزدیکی عمیق‌تری بین آنها دوباره برقرار خواهد شد. درست همین رابطه بین ما و خدا. وقتی ما گناه می‌کنیم حالتی شبیه آدم و حوا پیدا می‌کنیم که بعد از سرپیچی از اوامر خدا سعی کردند خود را پشت برگ‌ها و

زیر بوته‌ها قایم کنند تا آن روز، خوش‌ترین لحظه زندگی آنان هنگامی بود که صدای خداوند خدا را می‌شنیدند که آنها را می‌خواند تا با او مشارکت داشته باشند، اما آن روز گناه آنها باعث شد که همین صدای خدا برایشان با نگرانی و احساس فاصله توأم شود. ما نیز می‌دانیم گناه اعتراف نشده سایه تاریکی در رابطه بین ما و خدا ایجاد می‌کند و اگر گناهانمان فوراً اعتراف نشده، بیرون افکنده نشوند کم‌کم قشر تاریکی بین ما و خدا به وجود می‌آید، اما هرگاه اعتراف شوند محبت عظیم خدا را چند برابر احساس کرده از فیض او بهره‌مند می‌گردیم.

جامعه اطراف ما می‌تواند دیگر از دلایل زوال روحانی ما باشد امکان ندارد که بتوانیم حالت تقدیس روحمان را نگه داریم در حالی که وقت فراوانی را در صحبت‌های بیهوده، مکالمات چرند و پرند، استهزای دیگران، مطالعات بی‌اساس و نظیر اینها بگذرانیم. البته اگر عیسای مسیح ما را به جهان فرستاده تا برای او کار کنیم ما را آنجا حفظ خواهد نمود، اما اگر زندگی کردن و ماندن در دنیا را برگزینیم به زودی تنزل روحانی خود را احساس خواهیم نمود. چشم‌پوشی از احکام خداوند می‌تواند را از سلامتی روحانی به ضعف و بیماری سوق دهد. اگر تمام مسیحیان جهان فقط از یک حکم معروف عیسای مسیح اطاعت می‌کردند و آن را بجا می‌آوردند بزرگترین انقلاب جهان به وقوع می‌پیوست. در واقع تجربه شدن در زندگی این است که مسیح درمورد اطاعت از حکم خاصی ما را آزمایش می‌کند، ولی ما در مقابله با آن ایستاده‌ایم و سعی داریم راه خود را به راه او ترجیح دهیم.

علامات بارز انحطاط روحانی معمولاً احساس عدم آرامش، روحیه شکایت‌آمیز، عدم توانایی در دادن شهادت درباره مسیح (یا علیه گناه) عدم علاقه به خدا و مشارکت با سایر ایمانداران می‌باشند. اگر شخصی مریض باشد و از پذیرفتن این حقیقت سر باز زند، نه دکتر برود و نه دوا بگیرد و خود را سالم بداند مسلماً روز به روز حالش بدتر می‌شود. یکی از دلایل بزرگ انحطاط روحانی ما همین نپذیرفتن ضعف‌ها و تنزل در ماست و روزی که می‌رسد که شخص خودش متوجه می‌شود که دیگر مثل سابق نیست و آن خوشی و آرامش اول را از دست داده است. حس می‌کند که بیمار است و جدا احتیاج به طبیب دارد و در چنین مواقعی فیض نجات‌دهنده است که جان را برمی‌گرداند و چه آرامش‌بخش و شادی‌آفرین است.

روح خدا در ما همیشه قلب را ملزم می‌سازد تا به دنبال خدا برویم و او کار ترمیم و برگرداندن روحمان را انجام می‌دهد. وقتی گوسفندی از گله عقب می‌ماند، خداوند دنبال آن گمشده می‌رود تا او را بیاید و به جای اولیه‌اش (در مکان امن) برگرداند. هرگاه نگرینی از تاج جلال او کنده شود تا وقتی آن را پیدا نکرده، در جای خود قرار ندهد آرامی ندارد. هرگاه فرزندی دور افتاده و به بیراهه رفته باشد شادی از او می‌گریزد و تا وقتی که او را برگرداند آسایش ندارد. عیسای مسیح از وسایل مختلفی برای برگردانیدن جان گوسفندان استفاده می‌کند. گاهی از سخنان صادقانه یک دوست یا یک کشیش استفاده می‌کند یا شاید از شعر یک سرود که با روح‌القدس دمیده شده (و یادآور گذشته خوش در با خدا بودن است) با ما صحبت می‌کند.

گاهی در لابه‌لای سطور یک کتاب مذهبی یا با دیدن یک حادثه، فکر ما ناگهان متوجه فیض سرشار خدا می‌شود و این حقیقت تا اعماق قلبمان پیش می‌رود و ما را متوجه می‌کند که تنها و بی‌کس و دور از گله در حال قدم برداشتن هستیم و همین حقیقت ما را به جایی می‌رساند که به زانو درآمده قلباً دعا کنیم. تجربه انکار پطرس را حتماً به خاطر دارید. پطرس، عیسای مسیح را سه بار انکار کرد و مسیح برگشته فقط نگاهی بر او انداخت و عمق این نگاه آنقدر نافذ بود که یکباره او را متوجه کرد که چقدر از آنچه قبلاً بوده دور افتاده است. پس زار زار گریست. عیسای مسیح با یک نگاه جان پطرس را برگرداند و او را متوجه وضعیت خودش کرد. شبان نیکو همانگونه که برای برگرداندن جان شاگردش کوشید امروز هم برای برگرداندن جان‌های گوسفندان عمل می‌کند.

عیسای مسیح از لابه‌لای تهمت‌ها و خشونت‌هایی که به شخص خودش می‌شد برگشت و به پطرس نگاه کرد. نه با عصبانیت نه با کینه‌توزی و دلخوری بلکه با متانتی سرشار از محبت و با این کار جان او را برگرداند و بعدها به او فرصت داد تا با سه بار اعتراف به محبت خود نسبت به مسیح خاطره سه بار انکار او را از یاد ببرد و خودش بتواند شبانی گوسفندان مسیح را به عهده گیرد. عیسای مسیح درمورد تک‌تک ما همان است. لازم نیست برای فیض او منتظر بمانید، بلکه در هر مرحله و هر جایی که هستید همین حالا به او اعتماد کنید. در حالی که شهوات دنیا و وسوسه‌ها شما را به طرف خود می‌کشاند و خجالت دیدن روی عیسای مسیح شما را آب می‌کند، سرتان را بالا

کنید، به او بنگرید، از او عذرخواهی کنید و سپس از او بخواهید که جان شما را برگرداند و به همان مقامی که قبل از سقوط داشتید برساند. این کار را بکنید و خواهید دید که قادر هستید با اطمینان و ایمان اعلام کنید که «جان من را برمی گرداند.» برای آنانی که با جرأت این آیه را می گویند و عده مطمئن خدا باقی است و او قادر است فرصت هایی را به ما باز گرداند که به نظر می رسد برای همیشه از دست داده ایم.

و به خاطر خود به راه های عدالت هدایت می کند

بین شبان پر جلال و گوسفندان زبون باید فاصله زیادی وجود داشته باشد، اما این فاصله با یک عبارت کوتاه در این آیه برداشته شده است: «هدایت می نماید.» همانگونه که یک شبان پیشاپیش گله حرکت می کند تا سبزترین نقاط و راحت ترین راه را برای گله بیابد، عیسای مسیح هم پیشاپیش شخصی که به او اعتماد کرده است و او را محبت می نماید راه می رود و بر ماست که در این رهگذر حداقل فاصله ممکن را بین رد پای او و خودمان نگه داریم.

ما باید مایل باشیم که هدایت شویم

گاهی اتفاق می افتد که فکر می کنیم خودمان خیلی بهتر می دانیم برای زندگی مان چه کنیم تا عیسای مسیح و با این کار در واقع به حدود قدرت و تسلط او شک می کنیم. میل داریم عوض اینکه او راهنمای ما باشد، ما جلوتر از او بدویم یا فرسنگها دور از او حرکت کنیم و گاهی به راست یا چپ متمایل می شویم، ولی پس از مدتی (نه چندان کوتاه) درمی یابیم که تنها راه مطمئن، مفید و پربرکت پیروی از هدایت های مسیح است. ما از طرق مختلف به هدایت های او پی می بریم: در نگاه کردن به خود او به عنوان نمونه خویش، در پیروی از نصایح او که در اناجیل آمده است، با مشورت یک دوست یا شنیدن یک پیغام در یک موعظه از این طرق است که روح القدس ما را به راهی که باید برویم رهنمون می سازد. گاهی راهی که به نظرمان صد در صد بسته می نمود ناگهان بطور معجزه آسایی باز می شود و گاهی راهی را که به نظر گشوده می نمود برای ما می بندد و پس از دعا و تفکر به کلام درمی یابیم که باید از او پیروی کرد.

اگر نمی دانید کدام راه را انتخاب کنید منتظر شوید تا از هدایت های شبان نیکو مطمئن شوید. زندگی شما مورد توجه و علاقه اوست و در هر قدمی که برمی دارید او به فکر شماست و اگر بدون در نظر گرفتن خواست او برای زندگی تان قدمی بردارید، مطمئناً اشتباه کرده اید. اگر مطمئن نیستید که او از شما چه می خواهد پس (حتماً) هنوز وقت آن نرسیده است که شما اقدامی بکنید. همانجایی که هستید بمانید و در حالی که منتظر او هستید او راه را به شما نشان خواهد داد و این کار را به موقع برای شما انجام خواهد داد. مطمئن باشید اگر در پی شناخت اراده خدا برای خودتان هستید او اراده اش را به شما نشان خواهد داد. اگر نتواند از یک طریق اراده خود را بر شما مکشوف سازد از راه دیگری وارد می شود، در واقع کار شبان این است که گوسفندان مشتاق را به راه راست هدایت نماید و تنها چیزی که راه هدایت او را مسدود می کند بسته بودن قلب و اراده شماست.

در آیه قبل خواندیم که «در مرتع های سبز من را می خواباند و نزد آب های راحت من را رهبری می کند.» شاید با خواندن این آیه فکر کنیم که راه ما همیشه از زیر سایه ها و از مرتع های سبز می گذرد، اما راه های دیگری هم هستند که شبان نیکو برای رساندن ما به خانه مان ما را از آنها می گذراند. این راه ها همیشه از کنار نهرهای آرام نمی گذرند، بلکه گاهی از رودخانه غران هم باید عبور کرد. همیشه از مرتع های سبز رد نمی شوند، بلکه گاهی باید از کوه های سخت و پر صخره گذشت. همیشه نور دلنواز آفتاب راه را روشن نمی کند، بلکه گاهگاه از «وادی سایه موت» باید گذشت، اما هر راهی که باشد اگر شبان نیکو هادی است، راه درست است و به خانه حقیقی مان ختم خواهد شد. هدایت های عیسای مسیح همیشه در راه های عدالت می باشند و همیشه تمامی راه ها صحیح هستند.

هر گاه پس از گذشت زمان به راهی که پشت سر گذاشته ایم نگاه بکنیم (هر چند که دشوار بوده باشد) خواهیم دید که راه درست همان بوده است. گاهی ممکن است تردید کنید و بگویید نمی توانم بوده است. گاهی ممکن است تردید کنید و بگویید: «نمی توانم حس کنم که راه های خدا برای من عدالت بوده است و گاهی در این راه ها گیج می شوم و در سختی های فراوانی که من را احاطه می کنند تقریباً به ناامیدی کشانده می شوم.» این احساس چیز تعجب آوری نیست و خیلی طبیعی است. بیایید این احساسات را در گوش خداوند بیان کنید، او نسبت به شما احساس همدردی دارد، زیرا «ما را می شناسد و می داند که از خاک هستیم.» در حالی که هنوز به انتهای راه نرسیده اید درباره راه های خدا قضاوت نکنید. فقط صبر کنید تا نقشه اش به کمال برسد. صبر کنید تا به هدف برسید و آن وقت بتوانید آن طرف قضیه را

به هنگامی که نقشه او به نتیجه رسیده است ببینید. صبر کنید تا از این دره پرپیچ و خم و کوهستانی بگذرید و آنگاه در پرتو ابدیت، خدا شما را بخواند و مقاصدش را بر شما مکشوف دارد. در عین حال به او اعتماد کنید، زیرا «تمامی طرق خداوند رحمت و حق است» و خودش وعده داده است که «چون از آب‌ها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها، تو را فرو نخواهند گرفت، چون از میان آتش روی سوخته نخواهی شد و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید، زیرا من یهوه خدای تو و نجات‌دهنده تو هستم.» پس راه‌های خداوند را قبل از رسیدن به انتها و هنگامی که از نهرهای خروشان زندگی رد می‌شویم مورد قضاوت قرار ندهیم. صبر کنیم و او خود، صحت راهی را که آمده‌ایم بر ما روشن خواهد کرد. در سپیده دم ابدیت کشف خواهیم کرد که برای رساندن ما به سر منزل مقصود راهی سریع‌تر و امن‌تر از آنکه خدا ما را در آن هدایت کرد، وجود نداشته است. در هر تنگی و در هر آزمایش، در هر موقعیت نگرانی‌آور و از میان هر وسوسه با ایمان به صورت هادی‌مان بنگریم و بگوییم: «شبان اعظم گوسفندان، من را هدایت کن، زیرا راه تو عدالت است»، اما لازم نیست که برای رسیدن به این خواهشمان مضطرب و نگران باشیم و یا با ناله آن را بطلبیم، زیرا خودش قول داده است که این کار را «به خاطر نام خود» خواهد کرد.

اسم همیشه معرف احترام و شخصیت خداوند می‌باشد. او به خاطر نام خود ما را به راه‌های عدالت هدایت می‌کند، ولی نام او چیست؟

- عجیب، پس قادر است با قدرتی که دارد کارهای عجیبی برای خیریت ما انجام دهد.
- مشیر، پس مشورت با او حکمتی غیرقابل اشتباه به ما می‌دهد بطوری که آسمان‌ها از تحسین او پر می‌شوند.
- خدای قدیر؛ یعنی هیچ کاری از محدوده قدرت و جلال او خارج نیست.
- پدر سرمدی؛ یعنی با فرزندان خود با ملاطفت و محبت یک پدر رفتار می‌نماید.
- سرور سلامتی، او قلبی مملو از عطوفت و مهربانی دارد. با صلیب خود پیام‌آور صلح و سلامتی برای جهان و جهانیان شد. در صلیب ما را با خدا مصالحه داد و در نتیجه این مصالحه، سلامتی و آرامش واقعی به ما بخشید.

«به خاطر نام خود»؛ چه تضمین قاطع و چه دلیل راسخی برای هدایت‌های به حق او. او به خاطر نام خود ما را به راه‌های عدالت هدایت می‌نماید و نمی‌تواند خود را انکار کند یا شخصیتش را دروغگو بشمارد یا برای آنانی که جان خود را برایشان نهاد چیزی مغایر با محبتش انجام دهد. پس، ای شبان نیکو در حالی که پیشاپیش ما راه می‌روی و ما را از باغ جتسیمانی به تپه جلجتا و از آنجا به محل قبر و سپس قیام از مردگان و تا به کوه صعود نزد پدر می‌بری، نام خود را به ما بگو و وقتی ما جواب پر مهر و محبت تو را می‌شنویم، اعتماد کرده نخواهیم ترسید و تو را هر جایی که بروی دنبال خواهیم کرد، زیرا می‌دانیم که هیچ قدم این راه مغایر با هدایت‌های پر از محبت، حکمت، قدرت و ملاطفت قلب خداوندی تو نمی‌باشد، زیرا «به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایت می‌نمایم».

چون در وادی سایه به موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی

در نظرتان مجسم کنید که شبان گله خود را در مرتع سبز و جاهای امن و آرام پیش می‌برد و ناگهان راه سرازیری می‌شود و پیچ می‌خورد و پایین می‌رود. در یک طرف جریان پرخروش آب در حرکت است و صدای غرش آب که به کناره‌ها می‌خورد به گوش می‌رسد و در طرف دیگر تخته سنگهای بزرگ آخرین اشعه‌های غروب را گرفته‌اند. باز هم پایین می‌روند تا جایی که حتی در ساعات ظهر هم آفتاب به خود نمی‌بینند و در تمام طول راه صدای حیوانات درنده به گوش می‌رسد. وادی سایه موت چنین جایی است که شبان اعظم ما روزی آن را تنهای تنها پیمود و امروز در طول همین راه گله خود را به سر منزل مقصود هدایت می‌نماید. گله‌های پیشین به آن طرف دره جایی که خورشید می‌درخشد، رسیده‌اند و بقیه هم دارند از میان سایه‌های تاریک آن عبور می‌کنند.

تصویر بالا افکار آرام‌بخشی درمورد مرگ به ما می‌دهد و می‌بینیم که مرگ یک حالت ماندنی یا موقعیتی پایدار نیست، بلکه یک معبر، یک تغییر حالت و بالاخره دره‌ای است که باید از آن عبور کنیم. ممکن است این دره تاریک و تنها و از میان ترس‌هایی باشد که شریر ایجاد می‌کند، اما به هر حال ما که نمی‌خواهیم آنجا خیمه زده بمانیم، بلکه فقط از آن می‌گذریم تا به آرامی ابدی برسیم. در هنگام مرگ روح شخص بدن را ترک کرده بیرون می‌آید. درست مثل شخصی که از محل کارش بیرون می‌آید، درها را می‌بندد و به طرف منزلش روانه می‌شود. البته پس از رفتن او محل کارش ساکت و متروک می‌ماند، اما صدای گرم او در کانون خانواده‌اش به گوش می‌رسد و وقتی به خانه می‌رسد قلوب مشتاقی را که منتظرش بودند و شادی‌شان بدون او کامل نبود، خوشحال می‌کند.

خود عیسی نخست‌زاده از مردگان نامیده شده؛ یعنی مردن در حقیقت نوعی متولد شدن است. مرگ متولد شدن از تاریکی‌ها و سختی‌ها به نور پر جلال و آزادی و رسیدن به زندگی آسمانی است. مرگ برای جسم اتفاق می‌فتد، اما روح انسان را لمس نمی‌کند. در واقع مرگ؛ یعنی غایب شدن از جسم و حضور داشتن در نزد خداوند. مرگ یک خروج است، راه باریکی است که از یک در کوتاه می‌گذرد و آن طرف خورشید می‌درخشد و این فاصله فقط یک لحظه است. مرگ دروازه‌ای است که به طرف حیات ابدی باز می‌شود. عزیزان از دست رفته ما که در مسیح خوابیده‌اند در حقیقت نمرده‌اند، بلکه زندگی می‌کنند و از طریق مرگ به حضور پادشاه پادشاهان رسیده‌اند. با تمام این اوصاف این دره تاریک است.

درد جسم گاهی روح را تحت تأثیر قرار می‌دهد و البته مشکل است که از آنانی که دوستشان داشته‌ایم و در سفر عمر با ما همراه بوده‌اند جدا شویم. در ضمن هر چند که هر ساله عده زیادی این راه را می‌پیمایند، اما هر کس باید به تنهایی از آن عبور کند، هر کس تنها می‌میرد، اما مرگ فقط یک سایه است، (وادی سایه موت) و عیسای مسیح موت را به تمام معنی تجربه کرد، اما پس از او ما فقط سایه‌ای از آن را تجربه می‌کنیم. خداوند شبان ما بر صاحب قدرت موت پیروز شده و آنانی را که از ترس موت تمام عمر اسیر او بودند آزاد ساخت. او موت را نابود کرد و ما که به او تعلق داریم می‌توانیم به جرأت بگوییم «ای موت نیش تو کجاست و ای قبر ظفر تو کجا؟» نیش موت شبان ما را بر روی صلیب مصلوب کرد، اما نیش او همانجا روی صلیب ماند و از بین رفت (شکسته شد).

سایه یک چیز معمولا شکل دقیق آن را دارد، اما به خودی خود نمی‌تواند صدمه‌ای وارد آورد. سایه یک سگ قادر به گاز گرفتن نیست، سایه یک غول نمی‌تواند به کسی آزار برساند و سایه مرگ نمی‌تواند بکشد. به علاوه تا وقتی که نور درخشانی از پشت چیزی نتابد سایه‌ای وجود نخواهد داشت و ما می‌دانیم سایه چیزی موقتی است، اما نور ابدی است، زیرا «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی نیست». این مثال نه فقط برای مرگ، بلکه برای خیلی چیزهای دیگر هم می‌تواند صحت داشته باشد. مثلا ما در راه رسیدن به خانه ابدی مان از دره‌های تنگ و تاریک بسیاری عبور می‌کنیم و در این راه‌های تاریک خدا ما را امتحان می‌کند تا ببیند که در تاریکی‌ها هم همان اندازه که در روشنایی‌های زندگی به او اعتماد داشتیم، به او توکل داریم؟ می‌خواهد ببیند آیا وقتی که خوشی و راحتی را از دست می‌دهیم به همان اندازه‌ای که در نور با او راه می‌رفتیم با او روراست هستیم؟

باید بدانیم که در تمام این دره‌های پراسایه و تاریک چیزی برای خیریت ما وجود دارد. آنها کیفیت روح ما را آزمایش می‌کنند، نقاط ضعف ما را آشکار می‌کنند و باعث می‌شوند که خود را به شبان نزدیکتر گردانیم تا نکند در این تاریکی‌ها او را گم کنیم و در آن هنگام است که بیش به ارزش عصا و چوبدستی او پی می‌بریم. خوشا به حال آنانی که وقتی تمام علل راحتی و خوشی‌شان را از دست می‌دهند (اگر به اراده شبان باشد) ناراحت و پریشان نمی‌شوند و تنها مسأله مهم برایشان این است که صدایش را بشنوند و هر چند او را به علت تاریکی‌ها نمی‌بینند اطمینان دارند که نزدیک آنها راه می‌رود. یوحنا می‌گوید: «در محبت خوف نیست، بلکه محبت کامل خوف را بیرون میندازد». شما می‌توانید با ترس مبارزه کنید، می‌توانید آن را مورد آزمایش قرار دهید یا آن را خجالت دهید، اما همه اینها بی‌فایده است. اگر می‌خواهید بر ترس غلبه کنید باید آن را با اعتمادی که از محبت مولود شده نابود سازید. مثلا مردی خسته و گرسنه از راه می‌رسد و تمام فکرش این است که به منزل رسیده غذا بخورد و استراحت کند، اما به محض اینکه به خانه می‌رسد می‌بیند فرزند کوچکش در تب شدیدی می‌سوزد و محبت و توجه خاصی که نسبت به این موجود کوچک دارد باعث می‌شود که تمام خستگی و گرسنگی خود را از یاد ببرد و فوراً برای چاره اندیشیدن اقدام نماید.

به همین طریق ترس‌ترین جان‌ها که از حضور شبان نیکو آگاه هستند می‌توانند در حال عبور از این دره سایه موت با جرأتی ماندنی بسرائند که «چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید»، زیرا خداوند ملجا و قوت من است و مددکاری که در دلتنگی‌ها فوراً یافت می‌شود، پس هراسی ندارم. چقدر خوب است که بتوانیم به خدا بگوییم: «در هنگام ترس به تو اعتماد می‌کنم»، اما چقدر بهتر است که بگوییم «چون به تو اعتماد دارم، نخواهم ترسید». در هنگام غصه و مرگ حضور عیسای مسیح واقعی می‌شود و این مسأله در این مزموور با تغییر ضمیر به خوبی روشن می‌شود. تا اینجا هر وقت صحبت از خداوند شبان بود، سوم شخص به کار می‌رفت، اما حالا سرائنده در سایه‌های تاریک قدم برمی‌دارد، خود را به هادی الهی خود نزدیکتر می‌نماید او را تو خطاب می‌کند. در مرتع‌های سبز صحبت کردن از (او) کافی بود، اما حالا احتیاج هست به او نزدیکتر شده او را صمیمانه تو خطاب کنیم. هرگاه در زندگی ما

همه چیز به خوبی پیش می‌رود راحت است که درباره خداوند صحبت کنیم، اما هرگاه آسمان تاریک شده ابرهای غلیظ آن را می‌پوشاند با عجله خود را به او می‌رسانیم و مستقیماً با خود او حرف می‌زنیم و او را صمیمانه تو می‌نامیم.

گاهی تاریکی آنقدر غلیظ است که قادر به دیدن مسیح نمی‌شویم، اما ایمان همیشه ما را مطمئن می‌سازد که او آنجا است. نه به خاطر آنچه به چشم می‌بینیم و حس می‌کنیم، بلکه به خاطر وعده شیرین خودش که گفته: «تو را هرگز ترک نمی‌کنم و تو را تنها نمی‌گذارم.» او هیچگاه وعده‌اش را زیر پا نمی‌گذارد و وعده‌دهنده ما امین است. شاید گاهی از درک محبت او قاصر باشیم، اما نه مرگ، نه حیات، نه ارتفاع و نه عمق‌ها می‌توانند ما را از دست‌های پرمحبت و پر قدرت و امین او ببرایند. هر چند که کوه‌ها زائل شوند و تپه‌ها به حرکت درآیند محبت او از ما جدا نشدنی و عهد آرامش او تغییرناپذیر است.

عیسای خداوند، برای تو که تاریکی جتسیمانی و جلبتا را تنها و با اطاعت از پدر پیمودی، تاریکی نیز دیگر تاریکی نیست و شب مثل روز روشن است و از آنجایی که راه را پیمودی آن را خوب می‌دانی. تو به اندازه‌ای که می‌توانی تو را دید و لمس کرد به ما نزدیک هستی. تو تنهایی کشیدی تا ما تنها نباشیم تو مطرود شدی تا ما هیچگاه طعم طرد شدن را نچشیم. تو تمام راه را تنها پیمودی تا فرزند ترسوی تو در تمام ادوار قادر باشد با اطمینان و آرامش با تو بودن این سخنان را بسراید که «از بدی نخواهم ترسید، زیرا تو با من هستی.»

عصا و چوبدستی تو من را تسلی خواهد داد

وادی سایه موت نمونه هر چه که در زندگی مسیحی باشد، شکی نیست که وقتی تنها از آن می‌گذریم احتیاج مبرمی به تسلی داریم. در تمام طول کتاب مقدس چیزی که خیلی زیاد تکرار شده در قالب این کلمات شکل می‌گیرد که خداوند می‌گوید: «تسلی دهید، قوم من را تسلی دهید»، خود خدای ابدی کار تسلی قوم خود را به عهده دارد درست همانگونه که یک مادر فرزند خود را تسلی می‌دهد.

منبع تسلی حقیقی فقط خداست که از طریق کار روح‌القدس در ما کار کرده تسلی می‌بخشد. در (اعمال رسولان ۹: ۳۱) می‌خوانیم «آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند به تسلی روح‌القدس رفتار کرده همی افزودند.» همچنین در صبر و تسلی کلام امید هست، زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کلام امیدوار باشیم. گاهی به نظر می‌رسد که خدا ما را در موقعیت‌های دشوار و سخت قرار می‌دهد تا منبع تسلی خودش را بر ما آشکار کند. درست همانگونه که برای دیدن ستاره‌های درخشان لازم است که در تاریکی شب قدم بیرون بنهیم، اما نکته مهم اینجاست که خدای قادر مطلق شبان ما، ما را با عصا و چوبدستی خود تسلی می‌دهد. این دو وسیله چوپان که معمولاً یادآور تنبیه است چگونه می‌توانند برای ایمانداران تحت آزمایش تسلی‌دهنده باشند؟ در اینجاست که خود خدای سلامتی منابع تسلی خودش را بر ما مکشوف می‌سازد تا ما هم به همان تسلی که از او یافته‌ایم دیگران را تسلی دهیم.

عصای شبان چیست؟ عصا نشانه قدرت دفاع‌کننده شبان است. عصا اسلحه شبان است برای کوبیدن دشمنان ما حتی اگر با تنبیه (گوشمالی) سختی برای ما توأم باشد. هنگام عبور از دره‌های تاریک و پر از صخره جایی که حیوانات وحشی کمین کرده و راهزنان و دزدان در صدد صدمه رساندن هستند، یک شبان باید کاملاً به عصای سنگینی مجهز باشد تا بتواند ضربات کشنده‌ای بر حیوانات درنده و دزدانی که ایمنی گوسفندان او را به خطر اندازند بزند. آیا این همان فیض خداوند ما عیسای مسیح نیست که همواره ما را از تهدیدات دشمن ما رئیس قدرت هوا یا دشمنان زمینی ما محافظت می‌نماید. خیلی‌ها تمام عمرشان را در سایه یک ترس بزرگ سپری می‌کنند، از تجربیات زندگی می‌ترسند و خود را در مقابلشان عاجز می‌بینند می‌ترسند که روزی طعمه یک شیر درنده شوند یا در دست‌های شخصی مثل شاورول (پولس) بیفتند.

بهتر نیست اینگونه افراد مسؤولیت زندگی‌شان را به دست‌های پرتوان منجی خودشان بسپارند و اطمینان داشته باشند که همراه آنها قدم برمی‌دارد و پیش می‌رود و تمام مخالفت‌ها را پیشاپیش گله با قدرت عظیم خود از میان برمی‌دارد و خود خدا در عقب گله حرکت می‌کند و آن را از هر حمله‌ای از پشت سر محفوظ نگه می‌دارد. جان‌های ترسویی که از هر تهدید موقتی شریر می‌هراسید می‌توانید فکر کنید که عیسای مسیح تا چه حد به فکر تمامی آنانی است که به او

اعتماد می کنند و فقط سؤال اینجاست که آیا خودتان و مسؤولیت زندگی تان را بطور کامل به او سپرده اید و او را سپر نجات خودتان در این جهان و جهان آینده قرار داده اید؟

از عصای اوست که ما تسلی و آرامی می یابیم، زیرا شبان ما با آن در مقابل تهدیدات دشمن ما را محفوظ نگه می دارد، زیرا خود گفته است: «گوسفندان من تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.» چوبدستی چیست؟ چوبدستی در حقیقت نوعی عصاست که معمولاً بر یک سر آن نخی بسته شده و همیشه به دست چوپان آویزان است و از او جدانشدنی است. گوسفندان یک به یک از زیر آن رد می شوند تا شمرده شوند. به وسیله آن شبان گوسفندان را از سرگردانی نجات داده هدایت می کند. آن را قلاب کرده آنها را از گودال هایی که در آن میفتند بیرون می آورد. همچنین هرگاه بی اطاعتی می کنن آنها را به وسیله چوبدستی اش اصلاح می کند. در هر کدام از این مسایل برای فرزندان خدا تسلی هست. هنگامی که یکی یکی از زیر نوازش چوبدستی شبان رد می شویم جزو گوسفندان او بشمار می آییم.

شاید اسم ما در بین افراد بزرگ و شخصیت های مهم جهان دیده نشوند، اما در آسمان نوشته شده اند، ممکن است محل سکونت ما در قصرها و عمارات مجلل نباشد، اما ما خانه هایی ناساخته شده به دست و جاودانی در آسمان ها داریم. شاید دامنه خدمت ما محدود باشد. زیاد به نظر نرسد، ولی ما در جلال خداوند و در چشم او مانند ستارگان خواهیم درخشید. در دنیا ممکن است به اندازه خاک باشیم، اما در چشم پدر آسمانی مان ما ارزش یک جواهر گرانبه را داریم که در تاج جلال پسرش در مقابل نگاه تمام خلقت خواهیم درخشید. پس آیا برای هر کدام از ما اسمی ندارد و وقتی که داستان گوسفندانش را می گوید ما را جزو آنها به حساب نمی آورد، در صورتی که حتی شماره موهای ما هم در دست اوست.

همین امروز شما را با چوبدستی خود شمرده است و شما مورد لطف و فیض او هستید. توسط چوبدستی شبان ماست که از شرایط دشوار و سختی که ممکن است به علت گناه و اشتباه خودمان در آن افتاده باشیم خلاصی می یابیم. وقتی پطرس به علت بی ایمانی شروع به فرو رفتن در آب کرد، منجی ما او را گرفت و نجاتش داد بطوری که آنها با هم به طرف قایق راه رفتند و این یک نمونه از توجهات مهربانانه منجی مان است، زیرا خیلی مواقع گناه نه فقط او را محزون می سازد، بلکه ما را در شرایطی قرار می دهد که ما را تهدید به غرق شدن می کنند. در چنین مواقعی او به ملک خاص خودش بی توجه نیست و با وجودی که ممکن است به نظر برسد که ما تمام ادعای توجهات او را فراموش کرده باشیم با این وجود او مددکاری است که در تنگی ها فوراً یافت می شود. او نمی گذارد آنچه را که کاشته ایم درو کنیم و او خودش تاوان اشتباهات ما را دفع می کند او در بیابان به دنبال ما می آید و آرام نمی گیرد تا اینکه ما را در آنجایی که افتاده ایم بیابد و از آنجا ما را بیرون بکشد و اگر برای راه رفتن خیلی ضعیف باشیم ما را بر دوش خود می گیرد و ما را برمی گرداند و از این خوشحال و راضی است که ما ایمن هستیم.

«زیرا خداوند یهوه چنین می گوید هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده آنها را تفقد خواهم نمود چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود می باشد گله خویش را تفقد می نماید همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نموده ایشان را از هر جای که در روز ابر و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رها کنید.» مسیح ما چه صبر بی پایانی دارد که نمی گذارد هیچگاه در غصه ها و تنگی ها غرق شویم، بلکه چوبدستی اش را به موقع به سوی ما دراز کرده ما را از مرگ می رها کند. شبان به وسیله چوبدستی اش گوسفندان خود را اصلاح نیز می کند هر چند در ابتدا در این موضوع آرامش زیادی به چشم نمی خورد، برای هیچ کدام از ما اصلاح شدن و تنبیه دیدن خوشایند نیست. ضربه چوبدستی دردناک است، ولی همین فکر که خدا ما را دوست داشته که این کار را کرده ما را تسلی می دهد. چه کسی به خودش زحمت می دهد که یک سنگ یا شن کنار ساحل را جلا بدهد و وقت روی آن صرف کند، سنگی که عمیقاً تراش می خورد، الماسی که به دقت برق انداخته می شود، فلزی که برای هفته های متمادی از کوره های آتش می گذرد باید ارزش عظیمی داشته باشد که آنقدر روی آن کار شده است.

کدام باغبان وقت و زحمت صرف درختی می کند که با وجود کوشش های زیادش میوه ای نمی آورد. آیا شاخه هایی که پی در پی میوه های خوب و پرثمری می آورند توجه بیشتری نمی برند؟ «زیرا هر که را خداوند دوست می دارد توبیخ می فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می زند. اگر متحمل تأدیب شوید خدا با شما مثل پسران رفتار می نماید،

زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند.» پس ای فرزندان خدا، هر ضربه چوبدستی شبان را با شادی بپذیرید و با این فکر خود را تسلی دهید که شبان من حتماً من را دوست دارد؟ و گرنه با من اینطور رفتار نمی‌کرد و بعد قلبتان را به سوی او برگردانید با این اشتیاق که بدانید او چه درسی می‌خواهد به شما بدهد تا آن را با دقت بفهمید. به این ترتیب ما از میان دره زندگی به آرامی عبور می‌کنیم و درس‌های بزرگی درمورد تسلی‌های او یاد می‌گیریم و آنها را در دل خود مخفی می‌داریم.

در رنج‌ها هم آرامش داریم، زیرا می‌دانیم نتایج گرانبهای برکات او را به دنبال دارد همانند صدف هر زخمی در زندگی ما مبدأ به وجود آمدن یک مروارید با ارزش می‌شود. در ضمن همین تجربیات باعث می‌شوند که ما در مقابل رنج‌ها شکست‌ها و غم‌های دیگران مهربان باشیم و قادر باشیم که با شادی با پولس رسول همصدا شده بگوییم: «متبارک با خدا و پدر خداوند ما عیسی که پدر رحمت‌ها و خدای جمیع تسلیات است که ما را در هر تنگی تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم به آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم، زیرا به اندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود به همین قسم تسلی ما نیز به وسیله مسیح می‌فزاید. «زیرا که عصا و چوبدستی او ما را تسلی می‌دهد.»

سفرهای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی

می‌بینیم تا اینجا صحبت از گوسفندان و شبان بود، ولی حالا سخن از ضیافتی است که عده‌ای به آن دعوت شده‌اند. شاید این تغییر محیط از محلی که گوسفندان در آن می‌چرند و راه می‌روند به یک میهمانی، کمی غیرقابل درک باشد، اما نویسنده با استفاده از تشبیهات متفاوت می‌خواهد تمام زوایای رابطه را با خدا بطور کامل نشان دهد. خیلی جالب است که خودمان را به عنوان گوسفندان و مسیح را به عنوان شبان خود ببینیم، اما بین این حیوانات بی‌زبان و نگهبان دقیق شان امکان ندارد دوستی و مشارکتی حقیقی و دو طرفه برقرار باشد. بنابراین به نظر می‌رسد در اینجا نویسنده می‌خواهد بگوید: «من چیزی بالاتر از یک گوسفند یهوه هستم، من میهمان یهوه هستم.»

در شرق نشستن بر سر سفره یک نفر نشانه صمیمیت و نزدیکی زیاد است و بر سر سفره نشستن فقط برای رفع گرسنگی نمی‌باشد، بلکه بیانگر محبت صمیمانه حقیقی بین میهمان و میزبان می‌باشد. پس زندگی ما ضیافتی است که توسط خدا برگزار شده و ما چیزهایی را که برای ما آماده کرده و می‌کند می‌خوریم. ما بر سر سفره برکات روزانه خدا می‌نشینیم. پدر آسمانی ما خانواده بزرگی دارد و بارهای تمام دنیا را متحمل می‌شود و اوست که احتیاجات تمام جهان را فراهم می‌آورد و در حالی که به تمام جهان میندیشد، مطمئناً به نیازهای آنانی که او را «پدر ما» می‌شناسند توجه خاصی دارد و ما فرزندان او هستیم. گاهی ممکن است ما را منتظر بگذارد تا وقتی برسد، اما همانگونه که هیچ کاری را یک لحظه زودتر از موعود لازم انجام نمی‌دهد، یک لحظه تأخیر نمی‌کند.

اگر ما ایمانمان را در عمل نگذاریم و دست خود را در رساندن برکات در زندگی مان نپذیریم، نباید تعجب کنیم که چرا برکات او به ما نمی‌رسد، ولی اگر به وعده‌های او که قول داده احتیاجات فرزندان را برآورده کند تکیه و اعتماد کنیم خواهیم دید که حتی اگر قحطی، اطراف ما را احاطه کرده باشد، خدای ما تمام نیازهای حقیقی ما را برآورده می‌کند. فرزندان خدا نباید نسبت به احتیاجات روزمره خود نگران باشند، زیرا عیسی خداوند می‌فرماید: «امت‌ها در پی این چیزها می‌باشند» و باز می‌فرماید: «پدر آسمانی شما تمام احتیاجات شما را می‌داند.» اگر فرزند کوچک شما صبح زود به جای آنکه روانه مدرسه شود، وارد آشپزخانه شده و در یخچال و قابلمه‌ها مشغول جستجو شود تا اطمینان حاصل کند که شما برای ناهار آن روز چیزی دارید، آیا شما از دیدن این حرکت مکدر نمی‌شوید؟

آیا به او نمی‌گویید: «وظیفه تو این است که حالا به مدرسه بروی و من خودم در مدتی که تو رفته‌ای می‌دانم چه ناهاری تهیه کنم؟» آیا دلتان نمی‌خواست که با سادگی به شما اعتماد کند؟ از بچه‌های کوچک درس اعتماد بگیریم و اطمینان داشته باشیم که سفره خداوند ما هیچگاه خالی نمی‌شود. شاید بگذارد مدتی گرسنگی بکشید، زیرا بعضی چیزها را باید با دعا و روزه بطلبید، اما دیر یا زود فرشته او آمده شما را لمس کرده می‌گوید: «بلند شو و بخور» و حتی در بیابان خشک خواهید دید که فرشتگان خداوند برای شما سفره‌ای پهن کرده‌اند. خدا همچنین سفره‌ای از غذاهای روحانی برای ما آماده می‌کند. به خاطر دارید روزی (پس از قیام) شاگردان پس از تلاش بسیار و بی‌نتیجه در پی صید ماهی خسته و ناامید به کنار دریاچه آمدند، دیدند که خداوند مهربان آنها (که به فکر آنهاست) سفره‌ای برایشان در ساحل

گسترده و آماده کرده است. آیا همین واقعه نشانه توجهات دائمی خداوند از فرزندانش نمی‌باشد؟ گاهی ما هم خسته و ناامید از کار یا خدمت بی‌نتیجه‌مان با بیم‌ها و امیدهایمان خود را به ساحلی که جای پاهای مبارک خداوند در آن است می‌کشیم و در آنجا می‌بینیم که او خود از قبل نیازهای روحانی ما را شناخته و فراهم کرده است و بدن او خوردنی حقیقی و خون او آشامیدنی واقعی ما می‌شود. خود مسیح فصیح ما شد پس ما هم این فصیح را نگه داریم. حیات کلیسا با این ضیافت فصیح با مسیح یادآوری می‌شود و ما در حالی که شادی و رصد ایمان و پیروزی در قلبمان جای گرفته دور سفره‌ای جمع می‌شویم که بدن مسیح حیات تمام قلوب گرسنه می‌شود برای نشستن بر سر سفره برکات روحانی خداوند و برای تغذیه از غذاهای روحانی که او خود از قبل برای نیازها و خستگی‌های روحانی ما تهیه دیده، لازم است هر روزه وقت مشخصی را در راز و نیاز با او و تفکر بر کلام بگذرانیم.

کتاب‌های بسیاری نوشته و خوانده می‌شوند و فعالیت‌های گوناگونی صورت می‌گیرد، ولی خیلی کم بر روی شخصیت، کلمات و کار خود خداوند ما عیسای مسیح تفکر خاص می‌شود. در این آیه تأکید خاص بر این شده که خود خداوند این سفره را مهیا کرده است و همین موضوع توجه ما را به سفره شام خداوند متوجه می‌کند و نه تنها یادآور شبی است که عیسای مسیح گرفتار شد، بلکه دید ما را فراتر از آن به جایی که او اکنون نشسته است معطوف می‌کند. در تمام مدت مراسم شام خداوند نان همان نان و شراب همان شراب باقی می‌ماند، اما در لحظه شرکت در این ضیافت هر قلب باایمانی به وسیله ایمان برکات و آرامش خاصی را درک و لمس می‌کند. خوب است که در آن لحظه عرق خونین و دردهای منجی‌مان را به خاطر آوریم، ولی به همان اندازه نیز مهم است که به دنبال او برویم تا اینکه او را پیروز و غالب بر مرگ و گناه در صبح قیام ببینیم.

در کلمات «سفره‌ای برای من می‌گسترانی» آرامش خاصی هست، زیرا نشان‌دهنده توجهات خاص و بی‌دریغ خداوند از ماست و چقدر باید او را شکر کنیم که خود او سفره‌ای به حضور ما گسترده است. همانگونه که خدا برای ایمانداران کارهای نیکو را از قبل مهیا نموده است، غذایی را هم که خادمین و فرزندانش باید بخورند از قبل آماده کرده است. در حقیقت قبل از اینکه گرسنگی فرا رسد سفره خداوند گسترده شده است. تا هنگام گرسنه شدن از آن سیر شویم. این آیه با کلمات جالبی ادامه می‌یابد که سفره‌ای «در حضور دشمنانم» می‌گسترانی. به وسیله این عبارت می‌توان درک کرده که حتی اگر تمام گرداگرد ما را دشمنانی گرفته باشند که بخواهند به ما صدمه رسانده و ما را به قحطی بکشانند، نمی‌توانند برکاتی را که روز به روز از بالا به ما می‌رسند متوقف سازند و نمی‌توانند به فرشتگانی که این سفره را می‌گسترانند و دور آن حلقه ایمنی می‌زنند لطمه‌ای وارد آورند.

وقتی خدا بخواهد جانی را سیر کند حتی اگر تمام دنیا علیه او باشند (این دنیا) کاری از پیش نخواهد برد. داوود بسیاری اوقات در ایمنی و آسایش نشسته غذا می‌خورد در حالی که شاول و همه یارانش با حرص و خشم دره‌ها و غارها را در جستجوی او زیر پا می‌گذارند. همانگونه که برای داوود سفره‌ای در ایمنی به حضور دشمنانش گسترده شده بود، برای ما همچنین است. ای جان خدا ضیافتی برای ترتیب داده است و می‌گوید «همه شما از آن بخورید و بنوشید». خداوند شما را به میهمانی خود دعوت کرده و با محبت خود دور آن را حصار کشیده است. می‌توانیم از من مخفی بخوریم و از چشمه حیات او بنوشیم. تا هنگامی که چندان دور که با مسیح در ملکوت او خواهیم نشست و همانگونه که برادران خسته یوسف که از راه دور آمده بودند بر سر سفره شاهانه با او نشستند، ما هم بر سر سفره بزم عروسی بره خواهیم نشست و خود عیسای مسیح از ما پذیرایی خواهد کرد و شرکت‌کنندگان در آن میهمانی دیگر هرگز طعم احتیاج و گرسنگی را نخواهند چشید و حتی خاطره غم‌های زمان هم از نظرشان محو خواهد شد.

سر من را به روغن تدهین کرده‌ای

تصویری که در این آیه به کار رفته از ضیافت‌های شرقی گرفته شده که در آنها صاحبخانه به عنوان خوشامد به میهمان در هنگام ورود او به خانه بر سر او روغن می‌ریخته است. می‌بینیم عیسای مسیح نیز در میهمانی که مرد فریسی برای او داده بود هنگامی که از زن گناهکار به خاطر کارش ایراد گرفته می‌شود خطاب به فریسی می‌گوید: «سر من را به روغن مسح نکردی، لیکن او پای‌های من را به عطر تدهین کرد». ریختن روغن گرانبها ابراز محبت، احترام و خوشامد به میهمانان بود. روغنی را که مریم بر خداوند ریخت از آنجایی که از محبت صادقانه و قلبی او برمی‌خاست حتماً التیامی برای وجود خسته عیسای مسیح بوده است. محبت نسبت به قیمت بی‌اعتنا می‌شود و می‌بینیم شخصی که از بخشش و محبت خداوند سیراب شده، در حالی که عطر گرانبهای را با اشکها و بوسه‌ها و حرکات محبت‌آمیز در هم

آمیخته آن را نثار پاهای خداوند می‌کند (لوقا ۷: ۳۸). پس هنگامی که سراینده مزمور می‌گوید خود خداوند سر او را به روغن تدهین کرده آیا به این معنی نیست که زندگی ضیافتی است که ما در آن میهمان هستیم و خدا میزبان و اینکه خدا با محبت و مهربانی بی‌حد به ما خوشامد می‌گوید؟ او با دیدن خوشی ما خشنود می‌شود و شاد کردن ما نهایت آرزوی اوست و حاضر است دردهای ما را بر خود بگیرد تا نشان دهد که از پذیرفتن ما خشنود است و فیض خود را از این طریق به ما نشان می‌دهد. خدای پر محبت تمام امکانات را در طبیعت در اختیار جهانیان قرار داده تا از آنها برکت بگیرند، اما با این وجود نوع خاصی مسح شدن وجود دارد که همه در آن شریک نمی‌شوند. در (خروج ۳۰: ۲۳-۲۵) شرح نوع بخصوصی روغن را می‌خوانیم که «روغن مسح مقدس» نامیده شده و برای مسح خیمه اجتماع و تابوت شهادت و همچنین برای مسح تمام اسباب مذبح و هارون و پسرانش به کار می‌رفته است، اما دو هشدار نیز در به کار بردن آن داده شده است:

- الف- «مثل آن موافق ترکیبش مسازید.»
- ب- «بر بدن انسان ریخته نشود.»

اینکه نمی‌توان موافق و شبیه آن را ساخت این حقیقت را می‌رساند که آن فقط توسط خدا ساخته می‌شود و تجربه بشری قادر به ساختن آن نیست و بعدها در کتاب مقدس پی می‌بریم که این روغن نشانه روح القدس است. همانگونه که ملاحظه می‌شود میزبان پر جلال ما بر سفره‌اش نشسته‌ایم، مرتباً در حال مسح ما با روغن روح القدس می‌باشد. «اما درباره پسر می‌گوید: تخت سلطنت تو، ای خدا، تا ابد پایدار خواهد ماند و عدالت، عصای پادشاهی تو خواهد بود. تو درستکاری را دوست داشته و از ناراستی بیزار بوده‌ای» (عبرانیان ۱: ۸ و ۹) و پطرس در منزل کرنلیوس از چنین مسیحی در رابطه پدر و پسر صحبت می‌کند: «عیسای ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود» و خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند... و آسمان شکافته شد و روح القدس بر او نازل گشت. عیسای مسیح همیشه از روح القدس پر بود چنانکه می‌گوید: «روح خداوند بر من است، زیرا من را مسح نمود.»

عیسای مسیح به عنوان یک کاهن مسح شد

هر کاهنی باید با روغن مقدس مسح گردد (خروج ۲۹: ۲۱) و کاهن اعظم ما هر چند که از پشت هارون نبود، اما روح القدس مانند «روغنی نیکو که بر سر و ریش هارون و به دامن ردایش فرو می‌آید» بر او فرود آمد و ما هم در ردای پر جلال او مثل زینت‌هایی گرداگرد دامنش و رنگهای زرین در میان آنها به هر طرف ردایش هستیم. پس آیا این روغن که بر ردای او فرو می‌ریزد بر ما که دامن ردایش هستیم نیز فرو نمی‌ریزد؟

خداوند ما به عنوان یک پادشاه مسح شد

کلمه «مسح»؛ یعنی مسح شده و وقتی شمعون به برادرش اندریاس خبر می‌دهد که «مسیح را که همان گریستوس (مسح شده) باشد یافتیم» (یوحنا ۱: ۴۱)، خبر از به جهان آمدن پادشاه می‌دهد و در حالی که امت‌ها شورش نموده و طوایف در باطل تفکر می‌کردند و سروران به ضد خداوند مشورت می‌کردند خدا می‌گوید «من پادشاه خود را نصب کرده‌ام (مسح کرده‌ام) بر کوه مقدس خود صیهون» (مزمور ۲).

ایمانداران هم به عنوان کاهن و پادشاه مسح می‌شوند

در عمل تقدیس از خون و روغن هر دو استفاده می‌شده است. خداوند ما عیسای مسیح ما را به خون خریده و شستشو داده و ما را با روح القدس خود که آن را به دولتمندی بر ما اضافه می‌کند، (تیتوس ۳: ۶) مسح نمود تا «ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه سازد» (مکاشفه ۱: ۶). آیا این واقعیت را تجربه کرده‌اید؟ یا اینکه همین نکته خلأ زندگی شما می‌باشد؟ خدای ما تبعیض قائل نمی‌شود و این مسح را برای همه (هر که آن را بپذیرد) آماده کرده است. این مسح در فکر خدا مال شماس است و حال با شماس است که آن را بدست آورید تا بتوانید با پولس همصدا شده بگویید: «اما او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است خداست که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است» (دوم قرنتیان ۱: ۲۱ و ۲۲). تا وقتی که مسح تازه را از جانب خدا جستجو نکرده و نیافته‌ایم، سعی نکنیم کار کاهن را انجام داده و قربانی‌های تسبیح و دعا و... را به حضور خدا بیاوریم. در ضمن نمی‌توانیم وظیفه پادشاهی خود (تسلط بر ذات درونی خود و سلطنت با مسیح) را به انجام رسانیم مگر اینکه از فیض مسح کننده روح القدس آگاه باشیم.

از روغن تازه مسح شدن برای ما امتیاز بزرگی است (مزمور ۹۲: ۱۰)

در خداوند می‌توانیم همیشه از روغن تازه مسح شویم، زیرا در ملکوت خدا هیچگاه درختان زیتونی که از آنها روغن گرفته می‌شود زمستان و خشکی به خود نمی‌بینند، در ملکوت خدا لازم نیست افسوس و دریغ شادی و قدرتی را که در گذشته داشتیم بخوریم، زیرا میزبان مهربان ما قادر و مایل است که همیشه به همان اندازه و حتی بیشتر از شادی و قدرت به ما ببخشد تا هر روز زندگی‌مان با موفقیت پیش برود. به روزهای گذشته‌تان طوری فکر نکنید انگار که دیگر قدرتش قابل بازگشت نیست. خدای ما ذخایر ابدی از روغن روح‌القدس خود دارد که آن را از درون لوله‌های طلایی ایمان به چراغ زندگی ما می‌ریزد تا در طول شب طولانی خاموش نشوند و بالعکس در تاریکی شب جلال و درخشندگی بیشتری بیابند (زکریا ۴: ۱۲). پس هر صبح بخوابید که از روغن تازه مسح شوید.

این روغن، روغن شادمانی است (مزمور ۴۵: ۷)

نیاز امروز جهان به صورت‌های بشاش، خنده‌ای شادی‌آور و کلمات امیدبخش و پاهایی است که با شادی در خدمت می‌دوند. اگر مهر فرزند بودن خدا را نداشته باشیم اینها غیرممکن می‌شوند، اما هرگاه هر روزه با روح‌القدس مسح شویم اطرافیان چیزی در ما خواهند دید که نمی‌توانند درک کنند و از ما خواهند خواست که از علت این خوشی که جهان قادر به درکش نیست سخن گوئیم. بهارهای چنین زندگی‌هایی در سرزمینی کاشته شده‌اند که یخبندان زمستان مفهومی ندارد. در مسح روح‌القدس خود او ما را تعلیم می‌دهد. «چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد...» تمام فرزندان خدا به خوبی می‌دانند که در تعلیم روح آرامش می‌یابند. اثرات این مسح ثابت هستند. «پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌ماند.»

غذایی که ما می‌خوریم در ما می‌ماند و در زمانی که به حضورش در بدنمان فکر نمی‌کنیم، مشغول ساختن و قدرت بخشیدن بدن ما می‌باشد. همچنین است برکت روحانی؛ یعنی در همان حالی که برکت روحانی می‌گیریم اثرش از بین نمی‌رود، بلکه باقی می‌ماند و در میان فشارهای روزانه و کارها و مشغله فکری‌مان، در زمانی که فکر ما آنقدر مشغول است که به مسایل روحانی فکر نمی‌کند، آن وقت روح فعالیت فیض‌بخش و قدرت‌بخش خود را در ما پیش می‌برد. به عبارت دیگر ما مدت زیادی پس از برکت گرفتن از روح‌القدس مزایای حضورش را در خودمان حس می‌کنیم. در زندگی به چیزی کمتر از این تدهین قانع نباشیم. شاید نتوانیم فعالیت روح را تشریح کنیم یا از طریق منطقی درک کنیم، اما وقتی حضور دارد آن را حس می‌کنیم و هرگاه غایب است کمبودش محسوس است با بودن او کوچکترین کلمات به عنوان یک پیام از جانب خدا در گوش شنونده طنین میندازد و بدون او عمیق‌ترین حملات تیرهایی می‌شوند که به خطا رفته و بدون اینکه به هدف بخورند بی‌مصرف بر زمین می‌فتند.

پس دعای ما هر روزه این باشد که «خداوند، من را تدهین کن. سر من را به روغن تدهین کن، نه فقط سرم، بلکه دست و پاهایم و تمام وجودم را تدهین کن.»

کاسه‌ام لبریز شده است

همیشه غمگین‌ترین و خسته‌ترین قلوب لحظات خوشی و شادی را تجربه کرده‌اند و آن هنگامی است که بعد از یکسری نگرانی و سختی در حالی که روی شن بیابان دراز کشیده‌اند و خواب بر طبیعت خسته‌شان غلبه کرده، فرشتگان سفره روح‌بخشی در مقابلشان پهن می‌کنند و روح خسته جان تازه می‌گیرد. همیشه نمی‌توان گفت که این احساس چه موقعی می‌آید، اما یک لحظه حس می‌کنیم از شادی و امید مملو شده‌ایم و سرود از لبانمان جاری می‌شود. «چون خداوند اسیران صیهون را باز آورد مثل خواب بینندگان شدیم، آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم آنگاه در میان امت‌ها گفتند که خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است. خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم» (مزمور ۱۲۶: ۱-۳).

در چنین لحظاتی زندگی جامی را می‌ماند که با دست پرمهر خدا ریخته شده و از فیض و رحمت او لبریز است و ما با اشکهایی که از شادی با خنده‌ها آمیخته است این جام را بر لب گذارده می‌گوییم: «کاسه‌ام لبریز شده است.» در مزمور دیگری هم سراینده چنین حالتی را تجربه می‌کند. ابتدا ریسمان‌های موت او را احاطه کرده و تنگی‌های هاویه او را دریافته و تنگی و غم پیدا کرد. آنگاه خداوند را می‌خواند و وقتی خداوند جان او را خلاصی می‌دهد با شادی می‌سراید: «خداوند را چه ادا کنم برای همه احسان‌هایی که به من نموده است. پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را

خواهم خواند» (مزمور ۱۱۶: ۱۲ و ۱۳). در مورد جنس خود این پیاله‌ها در اینجا صحبتی نمی‌کنیم. آنها ممکن است طلا، نقره، حلبی یا شیشه باشند.

در جنس آنچه پیاله زندگی ما را می‌سازد تنوع بارزی وجود دارد، اما ما با آنها کاری نداریم و به محتوای این پیاله‌ها می‌نگریم، زیرا تفاوت‌های مهمی که در زندگی انسان‌ها وجود دارند بیشتر مربوط به محتوای پیاله‌ها می‌شوند تا ظاهر خارجی آنها. اینقدر ناامیدانه و با حسرت به ظاهر پیاله‌تان نگاه نکنید، بلکه با شکرگزاری به محتوای آن بنگرید و ببینید که شاید شیرین‌تر و غنی‌تر از محتوای زندگی‌هایی باشد که شما به ظاهر آنها حسد می‌برید، از آنرو که نمی‌دانید که محتوای آنها چقدر تلخ است. باید به خاطر داشته باشیم که جام برکاتی را که اکنون ما از آن می‌نوشیم، روزی از لعنت تلخ پر بود. در کتاب مقدس درباره ظرف خشم خدا می‌خوانیم و می‌دانیم که در ازای گناهانمان می‌بایستی جام ما از خشم خدا پر می‌بود، نه اینکه خدا بی‌رحم باشد یا اینکه از مرگ گناهکار خوشی کند، بلکه ذات مقدس او نمی‌تواند در مقابل ناپاکی و شرارت غیر از این باشد.

اگر ما به حال خودمان رها شده بودیم تا نتایج تلخ گناهانمان را بنوشیم، سهم ما مانند قوم اسرائیل می‌شد که موسی گوساله طلایی را خرد کرده در آب ریخت و به آنها نوشانید. در جواب این سؤال که چگونه از چنین تجربه تلخی رهایی یافتیم در کلام خدا می‌خوانیم که او خود آن را از دست ما گرفته و می‌گوید: «دیگر از آن نخواهی نوشید» و هنگامی که آن را از دست ما گرفت آن را در جام خودش خالی کرد و آن را خالی از ناپاکی‌ها و پر از شراب محبت و حیات خود به ما برگرداند و سهم ما را خود نوشید. کلمات خداوند را در باغ جتسیمانی در زمانی که پطرس از خشم خود شمشیرش را بیرون می‌کشد به یاد آورید که به پطرس می‌گوید: «شمشیر خود را غلاف کن آیا جامی را که پدر به من داده ننوشم؟» محتوای جام مسیح را در نظر بگیرید: خجالت و مردود شدن، درد و رنج، شکنجه جسمی و از همه اینها بالاتر تلخی گناهان ما که بر او نهاده شد و تقصیر گناهان ما که داوطلبانه بر خود گرفت و تنبیه ما را متحمل گردید.

می‌توان به این طرز تصور کرد که تمام افراد بشر در یک صف طویل پشت سر هم در حالی که هر کدام یک پیاله پر از شورکان در دست دارند ایستاده‌اند و عیسی از این صف طویل می‌گذرد و پیاله‌های تک تک آنها را گرفته در ظرف خودش خالی می‌کند تا بر روی صلیب مرگ را به جای تمام بشریت بچشد. بنابراین زندگی ما مملو از نجات است، زیرا جام او پر از محکومیت بود. کاسه ما کاسه خوشی است، زیرا مال او کاسه غم بود. کاسه ما پر از برکات است، زیرا مال او از مطرود شدن پر بود. هرگز قیمتی را که درخشان‌ترین لحظات زندگی‌تان با پرداخت آن امکان‌پذیر شده‌اند از یاد نبرید. بعضی از محتویات ارزنده پیاله زندگی‌مان عبارتند از: سلامتی، دوستی‌ها و مشارکت‌ها راحتی و آسایش در خانه، شادی‌ها و آرامش فکری و...

هر برکتی که در کاسه زندگی‌مان باشد مطمئناً کاسه‌مان لبریز است. با خدا، گوساله همیشه گوساله پرواری است، ردای مان همیشه بهترین ردا، شادی‌ها غیرقابل توصیف، آرامش فوق از معرفت و فیض آنقدر سرشار است که همه جنبه‌های زندگی‌مان را در برمی‌گیرد خدا هیچگاه خساست به خرج نمی‌دهد و طریق او همیشه به فراوانی و سرشار بخشیدن است. همانگونه که طبیعت را سرشار از زیبایی‌ها و پری کرده است. اقیانوس را آنقدر بی‌انتها آفریده که هر چه از آن آب بگیریم از جایش تکان نمی‌خورد همچنین پری او همیشه بیشتر از نیاز ماست و بیش از آنچه بتوانیم برای خودمان مصرف کنیم به ما می‌دهد. پس باید کاسه‌هایمان را طوری نگه داریم که وقتی لبریز شده بیرون می‌ریزد به هدر نرود، بلکه به کاسه‌های دیگران که به اندازه ما ندارند ریخته شود.

کاسه ما بطور مخصوص در رابطه با برکات روحانی اغلب لبریز است. این تجربه بسیاری از مقدسین بوده است. جان دلش به خدا می‌گوید: «خداوند دست نگه دار، کافیت، غلام تو چیزی بیش از یک ظرف گلی نیست و نمی‌تواند بیش از این را در خود حمل کند.» بطور حتم خداوند ما عیسای مسیح می‌خواست که ما در تجربه لحظات شادی او بیشتر و بیشتر بمانیم. او آمد تا ما نه فقط حیات را بیابیم، بلکه آن را زیاده حاصل نماییم. او می‌خواهد شادی ما کامل شود و می‌خواهد زندگی ما از چشمه همیشگی سیراب شده آب حیات از آن جاری شود و ظروف کوچکتر دیگر را نیز پر سازد. پس جلوی آن را نگیریم و بگذاریم کاسه‌هایمان آزادانه لبریز شوند و مثل اشخاص خسیس نباشیم که از بیم پس نگرفتن هرگز نمی‌دهند، بلکه با شادی ببخشیم، زیرا در ملکوت او همیشه پری و فیض سرشار جاری است.

حتما کاسه نجات را از دست خدا بگیرید. هیچ چیز برای شخصی که هدیه‌ای می‌دهد بدتر از این نیست که هدیه‌اش پذیرفته نشود و یا مورد اغماض قرار گیرد. با وصف این، چند نوع کاسه هست که خدا در مقابل ما قرار داده و ما از چشیدن آنها اجتناب می‌کنیم؟ چقدر فراموش می‌کنیم که خدا همه چیزها را به فراوانی به ما داده تا در خوشی او زیست نماییم. وقتی مطمئن هستیم که همه اینها را به ما داده، در گرفتن این کاسه از دست او تردید نکنیم و هنگامی که از آن می‌نوشیم نام خداوند را بخوانیم و به یاد آوریم که به ما می‌گوید: «این را به یادگاری من بجا آورید.»

در آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود، تمام ایام عمرم

چه روزهایی ممکن است در زندگی ما پیش بیاید که در این عبارت گنجانده نشود؟ روزهای بهاری، هنگامی که جهان پر از نشاط جوانی است و نغمه پرندگان در آسمان به گوش می‌رسد و گل‌های رنگارنگ زیر پای ما قرار دارند یا روزهای تابستان که در آنها سال به اوج گرما و درخشش خود می‌رسد، روزهای پاییز که دست‌های فرسوده محصول سال را جمع‌آوری می‌کنند و روزهای زمستان که پای‌ها روی زمین یخ‌زده قدم برمی‌دارند و روزهایی که نور و حرارت قبل را ندارند.

سال‌های عمر ما چه در بر خواهند داشت؟ آیا روزها درخشان خواهند بود و آفتاب طلایی خواهد درخشید؟ یا شفق از رنج‌ها و قربانی‌های زندگی‌مان خونین می‌شود؟ در زندگی روزهای غم و شادی، تاریک و روشن، روزهای تولد، مرگ، ازدواج، سالگردها و سال مرگها همراه با خاطراتی از آنان که دوستشان داشته‌ایم می‌آیند و می‌روند، ولی به هر حال هرگز روزی در تمام آینده‌مان وجود نخواهد داشت که در آن دو فرشته نگهبان و همراهان آسمانی ما که از طرف خدا مأموریت دارند تا در تمام روزهای سفر زمینی یک ایماندار مواظب او باشند؛ یعنی نیکویی و رحمت در پی ما نباشند. هنگامی که مسافر خسته، در سرمای زندگی قرار گرفته و بی‌پناه و فرسوده خود را کناری کشیده ناامید می‌نشیند، چه تسلی بزرگی است که از لابه‌لای مه شدید و سردی که اطرافش را گرفته قامت شبان خود را در کنارش حس کند یا متوجه شود که دو خادم خانه پدری‌اش فرستاده شده‌اند تا او را بجویند و او را در امنیت به پناهگاه و گرمای خانه خود برگردانند.

در چنین لحظات سخت که زندگی با تنهایی و خستگی احاطه شده است، چشمان ایماندار به دنبال حضور نیکویی و رحمت می‌گردند و در اینجا چیزی بزرگتر از کمک فرشتگان را داریم؛ یعنی خصوصیات شخصیت خدا، نیکویی خدا و رحمت خدا و در واقع خود خدا را همراه داریم که تمام مدت می‌کوشد تا محبت و رحمت خود را به ما نشان دهد. نیکویی و رحمت با هم می‌آیند. نه نیکویی تنها، زیرا ما گناهکاران احتیاج به بخشش نیز داریم و نه رحمت تنها، زیرا ما علاوه بر بخشش خدا به چیزهای زیاد دیگری نیز نیازمندیم. این دو با هم و در اتحاد با هم هستند و ما به هر دو در جوار هم محتاجیم. نیکویی برای فراهم کردن تمام احتیاجاتمان و رحمت برای بخشیدن تمام گناهانمان.

داوود اغلب این دو را با هم می‌آورد: «خداوند نیکوست و رحمت او تا ابدالابد است» و «بچشید و ببینید خداوند نیکوست». نیکویی و رحمت در پی ما می‌آیند. در شرق شبان همیشه پیشاپیش گله حرکت می‌کند تا گله به دنبال او از راه درست پیش روند و شبان نیکوی ما نیز همیشه جلوتر از ما می‌رود، اما سگهای گله او در عقب ما می‌آیند و گله را از پشت سر از حملاتی که دشمن می‌تواند وارد آورد حمایت می‌کنند. ما دو یار قوی داریم که در پیمودن راه زندگی قدم به قدم دست ما را گرفته از سربالایی‌های دشوار ما را بالا می‌برند و مواظب‌اند پایین نیفتیم. سخنان تسلی‌آمیز در گوشمان زمزمه می‌کنند و در موقعیت‌های سختی و لغزش بازوان پر قدرتشان را عصای دست ما می‌کنند. نکته دیگری که در کلمه «به دنبال آمدن» وجود دارد این است که هنگامی که از خدا دور می‌افتیم، او نیکویی و رحمت خود را به دنبال ما می‌فرستد تا ما را صدا زده و به مسیر اصلی برگردانند.

خدا متعلقان خود را هرگز فراموش نمی‌کند، هر چند که آنها ممکن است از او دور شوند. او به دنبالشان می‌رود و نیکویی و رحمت خود را در پی ایشان می‌فرستد. گاهی در بدبختی‌ها و دشواری‌ها چنین به نظر می‌رسد که نیکویی و رحمت مخفی شده‌اند و نمی‌توانیم آنها را ببینیم، اما حقیقت غیر از این است محبت خدا هیچگاه کم نمی‌شود و امین بودن او هرگز در معرض تزلزل قرار نمی‌گیرد. او کارهای دست خود را فراموش نمی‌کند، زیرا که «رحمت او تا ابدالابد است» کافی است دور و بر خود را نگاه کنید یا به عقب بلغزید، آنگاه خود را در دست‌های رحمت و نیکویی خدا خواهد یافت. گاهی ممکن است حس نکنید که نیکویی و رحمت به شما نزدیکند و احساس تنهایی، غم

و ترس بر شما غلبه کند و همین ممکن است یکی از بدترین روزهای زندگی تان باشد. روزی سرد و بدون آفتاب و خالی از اشعه‌های امید و تسلی. با وصف این همانجا، نزدیک شما و هر چند که از دید بی‌ایمان شما مخفی مانده‌اند، نیکویی و شفقت تزلزل‌ناپذیر و رحمت بی‌پایان او قرار دارند. آنها در شدت طوفان و ترس کنار شما می‌ایستند و به شما یادآوری می‌کنند که «نترسید» هر آینه یا به عبارتی دیگر مطمئناً. در این امیدها هیچ جای شکی نیست، زیرا خدا خداست. او تغییرناپذیر و ابدی است و آنچه را که داده است هرگز پس نمی‌گیرد و حتی اگر ما بی‌ایمان شویم او امین می‌ماند، زیرا که خود را نمی‌تواند انکار کند. دهنده تمام این بخشش‌های کامل و نیکو، پدر نورهاست که نزد او هیچ تبدیل و سایه‌ای گردش نیست و هرگاه نیکویی و رحمت خود را از عقب ما بفرستد هر چند که ما ممکن است در راه‌های او قدم بر نداریم، محبتش را ندیده بگیریم و مخالف اراده او عمل کنیم و حتی حضور نیکویی و رحمتش را مورد اغماض قرار دهیم آنها تغییرناپذیر می‌مانند.

گاهی ممکن است با کمی فاصله به دنبال ما بیایند و تا ما را به طرف خدا برنگردانند، آسوده نمی‌شوند. قلب‌های ترسیده و فرسوده‌ای که از پیش رفتن در تاریکی به تنهایی وحشت دارید، قوت بگیرید، جرأت بیابید. «دست‌های سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید.» خدا می‌داند چند روز از زندگی تان مانده است. او می‌داند در این روزها چه نیازها، چه وسوسه‌ها و چه غم‌هایی خواهید داشت و روزی در زندگی تان نخواهد بود که با نیکویی و رحمت او آمیخته نباشد و حضور خود خداوند تمام ایام عمرمان همراه ما خواهد بود. «هر آینه نیکویی و رحمت در پی من خواهند بود.»

و در خانه خداوند ساکن خواهیم بود تا ابدالابد

گذشت سال‌های عمر نیاز به تداوم را در دل ما بیدار می‌کند و هرگاه برگ‌های پاییزی بر زمین می‌ریزند و سردی زمستان را در طبیعت حس می‌کنیم نیاز به رسیدن به منزلی همیشه ماندنی، دوستی‌هایی همیشه پایدار و طبیعتی همیشه بهار در ما جان می‌گیرد. این تداومی که در انتظارش هستیم در آخرین جمله این سرود شبانی خوانده می‌شود که پرمعنی و در عین حال به سادگی کلمه «منزل» و گرمای کلمه «مادر» در قلب ما جای می‌گیرد. تمام این مزبور همانند راه پرپیچ و خم زندگی دستخوش تغییر می‌شود و هر آیه‌ای از آن یک جنبه از سفر عمر ما را تصویر می‌کند، اما در اینجا رودخانه عمر ما بالاخره درون اقیانوس عمیق ابدیت می‌ریزد و صدای امواجش طنین موسیقی دلنواز ابدیت را به گوش ما می‌رساند «تا ابدالابد.» شکی نیست که تغییرات زندگی فانی ما را برای زندگی تغییرناپذیر ابدی آماده می‌کنند و زمان و زمین محلی برای تعلیم گرفتن و آماده شدن برای حیات حقیقی و باقی می‌باشند.

تمام آنچه بر ما گذشته، می‌گذرد و خواهد گذشت، فقط کامل‌کننده شخصیت ماست و همه آنها هنگامی که وارد ابدیت شویم، مانند یک رؤیای گذرا فراموش می‌شوند و در آنجا همه چیز ماندنی و حقیقی خواهد بود، اما نکته جالب‌تر از این احساس تداوم و ماندنی بودن این است که آسمان منزل حقیقی ماست. «و در خانه خداوند ساکن خواهیم بود»، نزدیکترین اشاره به این گفته مسیح است که می‌فرماید: «در خانه پدر من منزل بسیار است.» «منزل» چه کلمه پرمعنی و اطمینان‌بخشی است و جایی است که مسافر سرگردان، ملوان خسته، سرباز فرسوده را بالاخره به طرف خود کشیده و در خود پناه می‌دهد آنچه که خانه را چنین جای عزیزی می‌گرداند چیست؟ آیا صرفاً یک محل، آجرها و ساختمان‌های آن، حیاطی که زمان کودکی را در آن بازی کرده‌ایم یا اثاثیه‌ای که با خاطرات شیرین گذشته عجین شده‌اند، می‌باشد؟ نه.

اینها نیستند که منزل ما را می‌سازند چرا که تمام اینها بدون عزیزانی که در آنها می‌زیسته‌اند مکان سرد و تنهایی می‌سازند که شخص نمی‌تواند دقیقه‌ای در آن بماند و دوام آورد. خانه ما جانی است که پدر، مادر، برادران و خواهران و زن و فرزندان در آن هستند و جانی است که حضور هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند بر زندگی خانوادگی آن سایه تهدیدی باشد. حالا به آسمان سماوی‌مان فکر کنیم که از آن اطلاع چندانی نداریم جز اینکه می‌دانیم شبان نیکوی ما به آنجا رفته و ببینیم در مقایسه با خانه زمینی‌مان چه خصوصیتی دارد؟ آنجا خانه ماست از اینرو که یک زندگی اجتماعی توأم با خوشحالی در آن جریان دارد. ما در حضور خداوند همانقدر آزاد خواهیم بود که در حضور پدر، مادر و افرادی که ما را صمیمانه محبت می‌نمایند و آنجا همه همدیگر را می‌شناسیم.

برای یک لحظه به این خانواده بزرگ فکر کنید که فرزندان آن از تمام اعصار و تمام سنین جمع شده‌اند تا در خانه

پدري خود با هم زيست نمايند. حالا مي توانيد در نظر بياوريد كه وقتي شخصي به اين خانه مي رود چه اتفاقي مي افتد و روزي آخرين فرزند در ميان فريادهاي خوشحالي و سرودهاي فرشتگان به خانه پدري خود مي رسد و آنگاه تمام خانواده براي ابد در خانه پدر آسماني خود جمع مي شوند و ديگر هرگز جديبي در بين نخواهد بود و هرگز شادماني عظيم و ابدي خانه شان متزلزل نخواهد شد. اگر زندگي ما از دست رفته و تلف شده است بياييد به آنچه در عقب است فكر نكنيم، زيرا بهشت زيباتر و بهتري در پيش روي ماست و آن بهشت خانه پدر آسماني ماست. بياييد به جديبي هاي گذشته فكر نكنيم و در عوض به پيوستن هاي آينده بينديشيم. خوشا به حال آناني كه در طلب خانه سماوي خويشانند، زيرا بدان خواهند رسيد.

در كلمات اين آيه اطمينان خاصي نيز به چشم مي خورد. سراينده مزبور با وجودي كه گوسفند سرگرداني بوده و گذشته خالي از گناهي نداشته، هيچ شكي ندارد كه در خانه خداوند ساكن خواهد بود، اما چگونه به آنجا راه خواهد يافت و چه چيزي او را اينقدر از بودن در آنجا مطمئن مي سازد؟ او بدون شك مي داند كه امكان ندارد شبان آنجا باشد و گوسفندان بيرون بمانند، زيرا خود شبان گفته كه «آنجايي كه من مي باشم ايشان نيز خواهند بود.» از آنجايي كه به مسيح اعتماد کرده و با او يكي شده ايم. از آنجايي كه بيعانه روح و حيات ابدي را در خود پذيرفته ايم و از آنجايي كه وعده خدا ما را از بركات ابدی اش مطمئن می سازد. فروتن ترين و ترسو ترين و ضعيف ترين ايمانداران هم كه آيات را مي خوانند مي توانند با جرأت بگويند: «و در خانه خداوند ساكن خواهم بود تا ابدالاباد» با خواندن اين آيات چنين به نظر مي رسد كه داوود قبل از رسيدن به آسمان از بودن در اين خانه لذت مي برد و در آن با شادي زندگي مي كند.

براي او رسيدن به خانه خداوند چيزي نيست كه در آينده و پس از مرگ باشد، بلكه در زمان حال امكان پذير است. همانگونه كه در مزبور ديگري اين احساس را چنين بيان مي كند: «يك چيز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبيد كه تمام ايام عمرم در خانه خداوند ساكن باشم تا جمال خداوند را ببينم و در هيكل او تفكر نمايم.» پرواضح است اين مرد كه مسؤوليت هاي درباري و پادشاهي فراواني داشت در ساختمان هيكل جσμα سکونت دائمي نداشته است و با وجود اين حس مي كنيم كه هميشه در هر جا كه بوده در خانه خداوند ساكن بوده، زيبايي هايش را مشاهده کرده و اراده او را جستجو نموده است. خانه خدا جايي جز حضور خدا نيست كه توسط روح با ايمان هميشه و همه وقت حس مي شود.

چرا ما از همين حالا شروع به زندگي در خانه خدا نكنيم؟ زندگي ما در خانه خداوند از لحظه اي شروع مي شود كه براي اولين بار جامه مان را با خون بره شسته و آن را سفيد كرديم. هميشه و هر جا مي توان در خانه خداوند ساكن بود و خانه خداوند براي او منزل، پناه قلعه و ملجا تمام نسل ها بوده است هميشه و هر جا مي توانيم از طوفان هاي زندگي در او پناه گيريم باشد كه به كمك روح القدس واقعيت زيستن در خانه خداوند را هر روزه و همه جا تجربه كنيم، خانه اي كه در آن هر اشكي پاك مي شود و شبان نيكو گله خود را در مرتع هاي سبز سير مي كند و نزد آب هاي راحت هدايت کرده تشنگي شان را برطرف می سازد در واقع قبل از رسيدن به آسمان در آسمان زيست كنيم.

وقت است كه اين سؤال را از خود بكنيم كه در چه بعدي زندگي كنيم؟ وقت است از خود سؤال كنيم «در چه سطحي زندگي مي كنم؟ آيا مطابق معيارهاي خودم، همسايه ام يا خداوند زندگي مي كنم؟ آيا من به عنوان يك فرد قيام کرده و صعود کرده كه برگناه و مرگ غلبه یافته و راهي ابدیت است زندگي مي كنم؟» اين واقعيت حيات يك ايماندار است. افسوس كه بسياري از ما ديده مان آنقدر نسبت به زندگي کوتاه است كه فقط قادريم «موقت» و «امروز» را ببينيم و همين سبب مي شود كه به زودي و به آساني دلسرد و شكسته شويم و آنقدر مشغول نگاه كردن به عقب و پايين هستيم كه فردا و آينده را نمي بينيم در حالي كه بايد به سوي مكاني كه در عيساي مسيح داريم؛ يعني اميد دعوت خود نگران باشيم و همين فرق بزرگي است كه كمك مي كند در آسمان ساكن باشيم.

كاري كه ايمان مي كند اين است كه اولاً ما را از مكاني كه در آن هستيم براساس كلام آگاه مي كند. دوماً، با نيروي خدا آن واقعيت را در تجربه روزمره ما ملموس مي گرداند. هرگاه چنين زندگي كنيم زندگي ما پرمهر و پر از شادي جريان خواهد يافت و داستان زندگي ما به صورت سرودي درخواهد آمد كه داوود چندين قرن پيش نوشت. داستان زندگي ما مي تواند با ذكر مواظبت هاي شبان از گوسفند گمشده اش آغاز گردد، اما هميشه در همان سطح نمي ماند، بلكه به طرف دروازه هاي بهشت پيش مي رود و به سرزميني مي رسد كه خود خدا خورشيد آن است و هر فرد ساكن

در آن بدون کوچکترین شک و ترس با شادی می‌سراید که «در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.»